

Size.	Contents.	Per unit of 96 or 100 pages.
Demy octavo	Oriental text only	Rs. 0-12-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	1-0-0
Royal octavo	Oriental text only	1-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	1-4-0
Quarto	Oriental text only	2-0-0
	Text and translation, English notes, etc., mixed; or translation only	2-8-0

There are some exceptions to this scale, which in each case will be indicated in the price-lists. For the calculation of prices, each part of a unit in excess of the 96 or 100 pages counts again as a full unit.

Single issues may be bought separately, but three years after the completion of a work no complete sets are broken for the sale of loose component parts.

Each issue bears, besides its issue number, a fascicle number indicating its position in the work and volume to which it belongs.

With the issue of this Notice all previous prices and price-lists are cancelled.

CALCUTTA,
1st January, 1931.

The publications or information about them are obtainable from the Asiatic Society of Bengal, No. 1, Park Street, Calcutta, or from the Society's Agents:—

MESSRS. LUZAC & Co., 46, Great Russell Street, London, W.C.

M. PAUL GRUTHNER, 13, Rue Jacob, Paris, VI^e.

BUCHHANDLUNG OTTO HARKASSOWITZ, 14, Querstrasse, Leipzig.

MESSRS. TRACHER, SPINK & Co., 3, Esplanade, East, Calcutta.

Residents of Europe should order from the Agents.

When ordering direct from the Society the following rules should be observed:—

Orders should be addressed to the Asiatic Society of Bengal and not to any Official by name or title.

All Cheques, Money Orders, etc., should be made payable to the "Treasurer, Asiatic Society of Bengal".

Orders for books should be accompanied by a full name and address, legibly written, and should be sent on a separate sheet of paper containing no other communication.

In India, books are supplied by V.P.P.



B. I
56

لقد كان في قصصهم عبرة لأولي الألبصار

الحمد لله و المنه كه بفضل رحمانى و تائيد يزدانى نسخه
متمركه المسمى به

تاريخ مبارك شاهي

كه يحيى بن احمد بن عبد الله السيهوندى در حدود

سنه ۸۳۸ هجرى قدسي تصنيف نموده بسعى و تصحيح احقر عباد

محمد هدايت حسين عفا الله عنه

ناظر مدرسه عاليه كلكته

برای اشياك سوسائتي بنگاله

بتمايه طبع آراسته گردید.

طبع على اسلوب جيد و نمط حسن في مطبعة بيمتس مشن

بكلكته

سنه ۱۹۳۱ ع





B. F
56

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس بیقیاس مر حضرت خالق الجن و الانس را که اسس دین اسلام از امداد¹ عدل پادشاهان دین دار² چنان رفیع و مستحکم کرد که حتی اِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ خَلَّ نَكِيرٌ - و حمد بیعت³ مر ملک احد صمد را که بنیاد ملت کفر⁴ از صلابت شمشیر شهرباران جان سپار چنان پست و خراب گردانید که الی یوم الفشور عمارت نپذیرد - و قَالَ⁵ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدِّينُ وَالْمَلِكُ تَوَاضَعٌ - و صلوات نامیات - و تعحیات زاکیات - برزیده مخلوقات - و خلاصه موجودات - بهتر و مهتر عالم - سید اولاد آدم - محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف⁶ و علی آله الطیبین الطاهرین الاخیار - خصوصاً بر چهار یار برگزیده حضرت پروردگار آن خلیفه بتحقیق - خیر المصاحب و الوفیق - امیر المؤمنین ابوبکر الصدیق - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ ثَانِي الْاَثْنَيْنِ اِنْ هُمَا فِي الْغَارِ - و آن ناج الاصفیاء - حُجَّةُ اللهِ عَلَى الْاُمَرَاءِ⁶ - الْمُسْتَظْهَرُ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الرَّهَّابِ - امیر المؤمنین عمر الخطاب - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - قَالَ اللهُ تَعَالَى فِي شَأْنِهِ اَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَرِ -

1 B. and M. استمداد

2 B. داران

3 M. صلبت

4 M. قوله

5 B. adds after قائل مشرکان دیار عرب و کفار

6 B. الامر

(۲)

و آن افضل الشهداء - صفة الولايا - جامع نظم قرآن - امير المؤمنين عثمان
 ابن عفان - رضي الله عنه - قال الله تعالى في شأنه رحمة بهم - و آن ختم
 الخلفاء - معين الضعفاء - اسد الله الغالب - امير المؤمنين علي بن ابي
 طالب رضي الله عنه و كرم الله وجهه - قال الله تعالى في شأنه تربيتهم و كعاد
 سجداً يتذغون فضلاً من الله و رضواناً - و آن دو جگر گوشه رسول - نور چشم
 زهراء ببول - كسواد البصر في العيدين - امير المؤمنين الحسن و الحسين -
 رضي الله عنهم و رضوا عنه - و على جميع الصحابة و التابعين - و الائمة المهديين
 المرضيين - الدين قضا بانحق و به كانوا يعدلون - كه هر يكى مقتداى دين
 و اصحاب يقين بوده اند - قوله عليه السلام اصحابى كأن نجوم بايهم اقتديتم
 اهتديتم ۲ *

اما بعد عرضه ميدارد دعاگوى كانه اهل اسلام ۳ - و كمتريين بندگان ملك

علم يحيى بن احمد بن عبد الله السيرهندي ۴

رفقه ۵ الله على الطاعة - و عصمه ۶ عن المعصية - كه چون خداوند

تبارك و تعالى زمام سلطنت ۷ مملكت هندوستان بدست تصرف

خدايگان عالم - بادشاه بنى و بذات آدم - مالك ملوك العرب و العجم -

۳ كانه اسلام M. ۴ اهدينم M. ۵ عنيما B. ۱

عصمة B. ۶ وفق B. ۵ السيرندي B. ۴

زمام سلطنت و قوام مملكت هند و سند B. ۷

الرواق بتائید الرحمن معز الدنيا والدين ابو الفتح

حضرت مبارک شاه^۱ السلطان خاد الله مملکه و سلطانه^۲

و اعلی امره و شأنه - ابن الخان الكبير الکریم المرحوم المغفور نصیر الدولة

والدين خضر خان - طاب ثراه - و جعل الجنة ماثوا داد - و بر تخت

دارالملک دهلي که تختگاه بادشاهان کبار - و شهریاران نامدار بود

اجلاس بخشید - جهان و جهانیان از فرط عدل و احسان آن بادشاه - آسمان

جاء - بتشریف امن و امان مشرف گشتند - مکر طایفه بغی و فرقه کفار -

از مهابت تیغ آبدار - و صلابت عساکر جرار^۳ در کنج ادبار - خسته و خوار

خریده ماندند - خداوند تبارک و تعالی سایه همای دولت - و ظل چنه

سلطنت - ظل الله فی العالم^۴ - تا بقای اولاد آدم - بر سر جهان و جهانیان

بافی و پاینده دارد - و از نکبات و بلیات آخر الزمان در پناه و عصمت

خویش^۵ جای دهد * * رباعی * *

همی خواهم که برخوردار باشی ز تخت و بخت و اقبال و جوانی^۷

بنام نیک کشورها بگیری بکام خویش دولتها برانی

القصة این دعاگوی خواست تا بشرف خاکبوس حضرت همایون

اعلی - اعلاء الله تعالی^۸ دایماً مشرف گردد - هیچ پیشکشی لائق

۱ ابو الفتح مبارک شاه M.

۲ سلطانه و شأنه B.

۳ و در کنج B.

۴ العالمین B.

۵ خویش نهاد M.

۶ قطعه M.

۷ بخت اقبال جوانی B.

۸ الله دایماً M.

(۴)

خدمت بادشاهان نداشت - قصه سلاطین ماضیه^۱ نور الله برهانهم که در
 تخت گاه دهلی حرسها الله تعالی عن الحادثات ضابط بودند از تواریخ
 مختلف تا جلوس خدایگان مغفور فیروز شاه نور الله مرقده جمع آورده -
 بعده از روایت^۲ ثقات هرچه معاینه شده درین سطور مسطور^۳ گردانیده *

* بیت *

نزدیک آسمان چه بود هدیه زمین
 در پیش بادشاه چه کشد خدمتی^۴ گدا

و این کتاب را تواریخ مبارک شاهي نام داشته آمد^۵ - اگر قبول
 نظر خسروان حضرت اعلی گردید امید است که بنده^۶ مستوجب مرحمت
 و درخور شفقت شود - و سر بخت باسماں سعادت و دولت رساند -
 و الموفق هو الله *

ذکر سلطان^۷ سعید شهید مرحوم مغفور معز الدنیا والدین سلطان محمد^۸ سام غوری طاب ثراه و جعل الجنة مثواه

چون اسلام در ملک دهلی و اقالیم هندوستان از سلطان سعید
 مرحوم مغفور آشکار شد^۹ ابتدا^{۱۰} از ذکر او کرده آمد^{۱۱} - سلطان سعید

۱ ضابط بوده اند. M. ۲ رواة و ثقات و هرچه B. ۳ آمد B. ۴ خدمت گدا M. ۵ محمد بن سام M. ۶ بنده مسودت B. ۷ السعید B. ۸ کرده آمد القصة سلطان M. ۹ ضابط بوده اند. M. ۱۰ ابتداء B. ۱۱ شده M.

بادشاه بزرگ و محتشم پسر سلطان^۱ بهاء الدین سام برادر زاده سلطان علاء الدین جهان سوز بود - چون بعد نقل سلطان سیف الدین پسر سلطان علاء الدین جهان سوز - ملک غور را سلطان غیاث الدین^۲ محمد برادر مهتر سلطان سعید ضابط شد - سلطان سعید را اقطاع تکذا باد^۳ داد - سلطان سعید هم در اول سال ولایت غزنین که طایفه غز - سلطان موسوم^۴ خسرو ملک نبیسه سلطان مغفور محمود غازی را بیرون کرده بودند می تاخت - در سنه تسع و ستین و خمس مائه سلطان غیاث الدین از غور لشکرها جمع کرده در غزنین آمد - طایفه غز که ضابط غزنین بودند چون طاقت مقاومت نداشتند بضرورت عطف کرده باز در ولایت خویش رفتند - غزنین را سلطان غیاث الدین قابض شد - و مملکت غزنین هم بر سلطان سعید مقوض کرد و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - و خود سمت فیروز کوه^۵ که در ملک او بود مراجعت فرمود - اول سال سلطان معز الدین سعید^۶ مرحوم اطراف غزنین را در ضبط آورد - سال دوم سنه سبعین و خمس مائه اقطاع گردیز^۷ فتح کرد - در سنه احدی و سبعین و خمس مائه سمت آچه^۸

^۱ B. پسر سلطان شهاب الدین سام. But this reading is wrong as *Shihabuddin* was the epithet of *Muhammad Ghori*, see Lane-Pool, *Muhammadan Dynasties*, p. 292.

^۲ M. محمود

^۳ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 115, gives *تکیناباد* (*Tigin-ābād*). Dow in his translation of *Firishta* spells the word as *Tunganabad* and locates it in the province of *Khurasān*. Briggs has *Tukuabad*, but the correct pronunciation is *Tiginābād*. It was a city between *Ghaznīn* and *Ghore*. See Raverty, *Trans. of Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 110, n. 5.

^۴ M. سلطان مرحوم ^۵ M. فیروز کوه ^۶ M. معز الدین مرحوم

^۷ B. and M. گردیز. *Ṭabaḳāt Nāṣirī* gives *گردیز* (*Gardaiz*). It is the name of a large *daraḥ* (long valley with hills on two sides, and a river running through it) of the *Tājiks*, well-watered, and once very populous and well-cultivated. To the east and south-east the *Afghāns* live. In Akbar's reign there was a strong castle here named *Gardaiz* also. See Raverty, p. 449, n. 9, and p. 498, n. 7.

^۸ M. آچه

(۶)

و تهنه^۱ و ملتان لشکر کشید - طایفه تهنه در حصار اچه منحصر شده با سلطان معریه کردند - بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اچه فتح شد - افطاح ملتان و اچه مر سیه سالار علی کرماخ^۲ را داد - و خود طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود - در سنه اربع و سبعین و خمس مائه^۳ میان ملتان و اچه شده سمت گجرات لشکر کشید - و رای بهیم دیو^۴ لعین غابط گجرات پیل بسیار و سراز و پیاده بی شمار داشت با سلطان مرحوم مقابل شد - میان یکدیگر مقاتله بسیار رفت آخر لشکر اسلام را شکست افتاد - سلطان مرحوم بی غرض^۵ مراجعت فرمود - و در سنه خمس و سبعین و خمس مائه^۶ جانب فرشور لشکر کشید - آن را فتح کرد - و سال دیگر^۷ متواتر ولایت لاهور^۸ را تاخت - سلطان خسرو ملک طافیت^۹ مقاومت صحرا نداشت - از حصار لاهور^{۱۰} بیرون آمدن^{۱۱} نتوانست - چون سلطان مرحوم نزدیک لاهور رسید سلطان خسرو ملک حصار بی شد - آخر الامر یک زنجیر پیل بوجه خدمتی داد - سلطان مرحوم از آنجا طرف غزنین مراجعت فرمودند - در سنه ثمانین و خمس مائه بار دیگر فصد کرد - و ولایت^{۱۰} لاهور را نهی و تاراج ساخت - وقت مراجعت میان دو آب^{۱۱} زوی و آب جیلم حصار سیالکوت بنا کرد - و حسین

۱ اچه و ملتان B.

۲ علی کرماخ B. Tabakāt Nāsiri, p. 117, says:—

لاهور سلطان غازی را مسام شد و مهاک هندوستان در ضبط در آمد - سپه سالار علی کرماخ را که والی ملتان بود دلاهور نصب فرمود *

۳ اربع و سبعین میان M.

۴ بهوچ دیو B.

۵ بی غرض M.

۶ خمس و سبعین جانب M.

۷ دیگر متواتر M.

۸ لاهور M.

۹ آمد نتوانست B.

۱۰ ولایت لاهور M.

۱۱ میان آب زوی M.

خرمیل را استعداد مختصری داده در سیالکوت نصب گردانید و خود در دارالملک غزنین رفت - بعده سلطان خسرو ملک با جمیع لشکر خویش و حشر قبایل و مردم کهوکهپر حصار سیالکوت را محصر کرد¹ - چون دولت محمودیان آخر² شده بود فتح کردن نتوانست - بیغرض بازگشت - در سنه اثنین و ثمانین³ و خمس مائه سلطان مرحوم باز در لاهور آمده⁴ - سلطان خسرو ملک محصر شده جنگ می کرد - طاقت مقاومت⁵ نداشت - بضرورت بعد مدتی ملاقات کرد - سلطان مرحوم او را برابر خویش در غزنین برد - و همدران سال سلطان⁶ خسرو ملک وفات یافت - اقطاع لاهور موسیه سالار علی کرمانخ را⁷ که والی ملتان بود مفوض گردانید - در سنه سبع و ثمانین و خمس مائه لشکر اسلام را مستعد کرده سمت قلعه تبرهنده⁸ آمد - و آن قلعه را کشاده⁹ بحواله ملک ضیاء الدین تولکی¹⁰ گردانید - هزار و دویست مرد تولکی¹⁰ را که¹¹ مردان بهادر و پهلوانان نامدار بودند نامزد در قلعه تبرهنده گذاشت - و استعداد مختصری مهیا کرده بدیشان

1 محصر گردانید B.

2 آخر B.

3 اثنی و ثمانین سلطان M.

4 آمد سلطان B.

5 طاقت مقاومت M.

6 سلطان وفات B.

7 کرمانخ B.

8 *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 119, gives قلعه سرهنده and *Ṭabaḳāt Akbarī*, p. 37

قلعه سرهنده. The correct reading is تبرهنده See Kavery, p. 457, n 3 and also note 2, p. 76, next to the last para.

9 قلعه را لشکر بحواله M.

10 Both the MSS. have تولکی, but it should be تولکی See *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 118. *Tūlak* is a town in the mountains near Hirat, in the territory of Khorāsān.

11 تولکی که مردان کارزار و پهلوان نامدار B.

سپرد - مپ خواست که مراجعت کند همچنان خبر رسید که پتهوز رای : ملعون با حشم و سوار^۲ و پیاده^۳ بیستمار و پیلان بسیار بقصد لشکر اسلام می رسد - سلطان مرحوم نیز^۴ مقابل آن ملعون با حشم^۵ در حوالی ترائی^۶ خطه سرتی^۷ موضع ترائین^۸ پیش رفت - میان هردو لشکر مسافت آذک ماندده بود - دوم روز از جانبدین مضاف راست کرده بجنگ پیوستند - لشکر اسلام اگرچه در جان سپاری و تیغ گذاری تقصیری^۹ نکرد - فاما بتقدیر الله تعالی کافران لعین غالب آمدند - لشکر اسلام را انهزام شد - چون سلطان مرحوم این حال معاینه کرد برپیلی که گویند رای^{۱۰} غابط دهلی برادر پتهوز رای ملعون سوار^{۱۱} بود و همان پیل در مضاف پیش روی می کرد اسپ^{۱۲} بر کوفت - و نیزه بر دهان گویندرای مذکور زد - چنانچه دندان آن^{۱۳} ملعون در آن زخم شکست - و^{۱۴} گویندرای مذکور نیز^{۱۵} سلطان مرحوم را زخم نیزه گذارد^{۱۶} کرد - چنانچه

حشم سوار و سوار و پیاده B. ۲

پتهوز رای M. ۱

ملعون در حوالی M. ۴

بر مقابله آن M. ۳

سرتی M. ۵

B. and M. ترائی، ترائین (Tarā'i) the marshy forest at the foot of Sub-

Himālayah. ترائین (Tarā'in) a town on the banks of the Sursuti, south of Thānesvar.

و تقصیر کرده B. ۷

۸ B. and M. give کندهره. Ṭabaḳāt Akbarī, p. 38, says برادر رای کماندی که باندی رای برادر کندهره. Ṭabaḳāt Nāṣiri, p. 113, gives گویندرای and I think the Ṭabaḳāt Nāṣiri is correct, see also Raverty, p. 459, n. 9.

پیش روی می کرد بر کوفت و نیزه M. ۱۰

سوار شده بود B. ۹

شکست که کندهره M. ۱۳

دندان ملعون M. ۱۱

نیز بر سلطان مرحوم زخم B. ۱۳

و او نیزه کندهره Ṭabaḳāt Akbarī, p. 38, says گذارد کرد Both the MSS. give

بر سلطان نیزه زده بازوی سلطان را مجروح ساخت

(۹)

در بازوی سلطان زخم کاری رسیده نزدیک بود که از اسپ خطا کند -
 خلجی بچه^۱ پیاده^۲ چالاک و مبارز نزدیک بود فی الحال پس
 پشت سلطان^۳ بر اسپ بر نشست و سلطان را^۴ بغل گرفت
 و اسپ را از میان کافران بیرون آورد - لشکر اسلام منهزم شده^۵ تا
 محلی که از کفار ایمن شد رسیدند - فاما از سبب نیامدن سلطان غوغا
 در لشکر اسلام افتاد - چون زمانی گذشت سلطان نیز بصحت و سلامت
 در لشکر رسید - تمام لشکر را قراری حاصل گشت - بعده^۶ سلطان مرحوم
 از آنجا بکوچ متواتر میان ملتان و آچه شده باز در غزنین رفت - پتهور رای
 ملعون تعاقب لشکر کردن نتوانست^۷ در قلعه تیره زده چسبیده - مدت
 سیزده ماه ملک ضیاء الدین تولکی^۸ محصر شده جنگ کرده آخر الامر
 تذاکیر علف شد و هیچ لشکری یاری ده نرسیده بضرورت امان خواست -
 و حصار تیره زده را خالی کرد - در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه
 سلطان مرحوم^۹ لشکرها بسیار ساخته و مستعد شده روی به هندوستان نهاد -
 پتهور رای ملعون نیز مستعد بود - بر معتاد^{۱۰} اول باز هم در موضع ترائین
 مذکور مقابل لشکر اسلام شد - سلطان به تعبیه لشکر و بنده که^{۱۱} سوار و پیاده
 و ایات و مراتب و چتر و دارات بتمام سه کروه عقب گذاشت - و خود
 با چهل هزار سوار جرار و مردان^{۱۲} نامدار مقابل پتهور رای ملعون نابکار^{۱۳}

1 M. خلجین and B. خلجی پیاده M.

2 سلطان را در بغل M.

3 گشت سلطان M.

4 Both B. and M. تولکی. See n. 10, p. 7.

5 Both B. and M. مستعد شده بسیار ساخته

6 بر معتاد باز هم B.

7 و مرکبان نامدار B.

2 سلطان بر است M.

4 تا محلی B.

6 نخواست B.

10 بنده B.

12 ملعون بیش رفت M.

پیش رفت - چهار فوج کرد و فرمود که دهگان هزار سوار از هر چهار طرف لشکر گذار در آیند - چون کافران با فوج پیلان و سواران یکطرف حمله کنند از طرفهای دیگر افواج لشکر اسلام بیکبارگی شعبه تیر^۱ کفند همچنان کردند - بنصرت الله تعالی لشکر کفار عاجز شد - و تعبیه ایشان شکست - چون نزدیک قلب لشکر اسلام رسیدند از پیشی لشکر قلب نیز^۲ بر کوفت - جمع کفار پریشان گشت - و الهزام در ایشان افتاد - گویند رای^۳ هم در معرکه کشته شد - و پتهور رای لعین بر پیل سوار بود در وقت شکست از پیل فرود آمده بر اسب سوار شده گریخت - نزدیک خطه سرستی^۴ بردست لشکر اسلام گرفتار آمد - و او را بدوزخ فرستادند - و این فتح در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه بود فانصرنا علی القوم انکافریین - از آنجا قلعه سرستی و هانسی را کشاد - و اجمیر که دار الملک پتهور رای بود^۵ نهب و تاراج کرد - و کفار دیار سوانک را اسیر گردانید - و ملک قطب الدین ایبک بنده خود را در حصار کهرام با عساکر قاهره خویش گذاشت - و خود^۶ طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود -

1 M. بکارگی شبه کند. The *Ṭabaqāt Nāsiri*, p. 120, says:—

و سوار برهنه و جریده را چهار فوج فرموده بود از طرف کفار نامراد کرد و فرمان داد که می باند که از چهار طرف مبنه و میسره خلف و قدام لشکر بر طرف ده هزار سوار تیرانداز دست بر لشکر کفار می دارند - چون پیلان و سوار و بیاد ملاءین حمله می کنند شما پشت می دهید و بتگ اسب از پیش ایشان دور می شوید - لشکر اسلامیان هم بران منوال کفار را عاجز کردند حق تعالی اسلام را نصرت بخشید و لشکر کفار منهرم گشت *

See also Raverty, note 2, p. 468.

۲ نیر کوفت M.

۳ کندهرا. See n. 8, p. 8. Both B. and M.

۴ سرسی B.

۵ پتهورای نهب M.

۶ خود ملک طرف M.

در سنه ثمان و ثمانین و خمس مائه مذکور¹ ملک قطب الدین ایبک قلعه میرت² و دهلی را که در قبض اقرار پتھور رای و گویند رای³ بود فتح کرد - کفار مذکور گریخته سمت جہاں رفتند - در سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعه کول را بکشاد - و نشست گاه نشست⁴ خویش دار الملک دهلی ساخته و اطراف و حوالی دهلی ضبط کرد - در سنه تسعین و خمس مائه سلطان سعید از غزنین بالشکرهای قاهره⁵ در میان دهلی شده سمت قنوج عزیمت فرمود - و رای جی⁶ چند ضابط قنوج رای محتشم بود - و سی صد و چند زنجیر پیل داشت مقابل لشکر اسلام آمده در حد چندوار⁷ اتاوه بحرب پیوست - و بتائید الله تعالی لشکر اسلام را فتح شد و کفار نگونسا⁸ و منہزم گشتند - رای مذکور کشته شد - پیلان بتمام بر دست لشکر اسلام آمدند - **الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَي دَلِيك** - سلطان با غنایم بسیار سمت دار الملک غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را هم در دهلی گذاشت - قلعه تینکر⁸ و کالیور و بداون از دست ملک قطب الدین فتح شد -

¹ B. omits مذکور

² M. مبرن. See n. 1, p. 14.

³ Both B. and M. کندھرا. See n 8, p 8.

⁴ M. نشست گاه خویش

⁵ M. قاهر

⁶ Tabakāt Nāṣirī, p. 120, رای جی خپلا

⁷ Both B. and M. چندوار و اتاوه. Tabakāt Nāṣirī, p. 120. The only place bearing the name Chandwāl, Jandwāl, Chandwār and Chaudāwār at this time, and in the direction indicated, is what is styled Chandpūr, in the district of Farrukhābād, on the route from Baraili to Fathgarh.

⁸ M. کالیور and B. تینکر. But Tabakāt Nāṣirī, p. 121, says: -

ولایت اطراف ممالک هند را فتح می کرد چنانچه بلاد نبرواله و تینکر و قلعه کالیور و بداون جمله فتح کرد *

Raverty, p. 470, translates: "He continued to subdue the territory of Hindustan and parts adjacent, namely, the state of Nahrwālah, Thankīr, the fort Gwāliyūr, and Budā'ūn." Tabakāt Akbarī, p. 39, gives: -

قلعه تینکر و گوالیار و بداون را مسخر ساخت *

و بیشتر^۱ بلاد ولایت نهرواله را تاخت - سلطان سعید از غزنین در سنه احدی
 و ست مائه^۲ طرف خوارزم لشکر کشید - بسبب آنکه ملوک ترکستان و کفار
 خطا یاری دهی خوارزم کردند - و تذکی علف در لشکر شد - بیغرض باز
 گشت - همچنان خبر طغیان کوکهران^۳ و قبایل کوه جود^۴ در سمع مبارک
 اورسانیدند - هم در سال مذکور طرف لاهور سواری فرمود - چون در حدود
 لاهور رسید ملک قطب الدین نیز از دهلی بر سلطان مرحوم با عساکر
 خویش پیوست - متمردان مذکور که از خوف لشکر بعضی در کوه درآمده
 و بعضی^۵ در کنار آب مقام قلب گرفته مانده بودند بیشتری
 علف تیغ گشتند - و اسیر و دستگیر شدند - سلطان مرحوم در دار الملک
 غزنین مراجعت فرمود - و ملک قطب الدین را وداع داده سمت دهلی
 فرستاد - چون در قصبه دمبک رسید فدائی^۶ ملاحظه یکایک میان سرا پرده
 در آمد و بر سلطان مرحوم زخم انداخت - چنانچه سلطان مرحوم سعید
 شهید غازی همدراں زخم شهادت یافت^۷ - و این واقعه در سیوم ماه
 شعبان سنه اثنین و ست مائه بود - چنانچه آورده اند که بعد نقل سلطان

۱ بیشتر مداد ولایت M.

۲ در طرف M.

۳ *Tabakāt Nāsirī* p. 123 gives کوکهران

۴ M. خود. Koh Jūd or Jūd mountains, which are now styled the Salt Range from the number of rains of rock of salt contained within them, lie between *Pind-i-Dādan Khān* and *Khush Ab* and now compose part of the *Shāhpūr* District of the present *Rāwal Pindī* Division under the Panjab Government.

۵ بعضی کنار آب B.

۶ فلانی M. and خلائی B.

۷ —: شهادت یافت B. adds the following after

بزرگی تاریخ ابن بادشاه غازی گفته است * قطعه *
 شهادت ملک نحر و بر معز الدین کز انتداء جهان شه چو او نیامد یک
 سیم ز غره شعبان ز سال ششصد و دو فقاد در ره غزنین بمنزل دمبک

مرحوم هزار و پانصد من الماس که نفیس ترین جواهر است در خزانه
 مرفوره موجود بود - نقود و جواهر دیگر برین قیاس باید کرد - آخر الامر
 جز عمل صالح هیچ چیز با خویش نبرد - چنانچه از مادرزاده و از وجود
 موجود شده بود همچنان تهی دست از جهان فانی سفر کرد • بیت •
 از گهر و گنج که نتوان^۱ شمرد سام چه برداشت فریدون چه برد
 مدت ملک اوسی و دو سال و چند ماه بود - وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^۲

ذکر سلطان قطب الدین ایبک المعزّی

سلطان قطب الدین بنده سلطان معز الدین محمد سام بود - و در
 شجاعت و سخاوت نظیر خود نداشت - در^۳ اول حال که او را از ترکستان
 آوردند در شهر نیشاپور فاضی القضاة امام فخر الدین عبد العزیز کوفی که از
 اولاد امام اعظم ابوحنیفه کوفی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بود خرید - در موافقت
 فرزندان او کلام الله خواند و تیر اندازی آموخت - چنانچه^۴ در اندک
 مدت کامل حال گشت - چون بزرگ شد تجار بعصرت غزنین بر دست
 سلطان مرحوم فروختند - بهمه باب اوصاف حمیده و آثار گزیده داشت -
 فاما چندان جمال نداشت - و انگشت خنصرش شکسته بود - بدان^۵
 سبب ایبک شل گفتندی - در خدمت مخدوم^۶ ملازم بکدی بود که
 عنقریب بنظر شفقت و مرحمت مخصوص گشت - و روز بروز مرتبه اش
 تضاعف می پذیرفت - چون همدوستان فتح شد اقطاع کهرام برو^۷ مفوض

۱ گهر گنج که تواند شمرد B.

۲ بالصواب B. omits

۳ نداشت که اول حال او را M.

۴ چنانچه M. omits

۵ بدان ایبک شل گفتندی M.

۶ در خدمت مجدد و ملازم R.

۷ برو B.

گردانید - در شهر سنه تسع و ثمانین و خمس مائه قلعه میرت^۱ فتح کرد^۲ -
 در سنه احدی و تسعین و خمس مائه^۳ قلعه تهنگر^۴ را کشاده - در سنه ثلاث
 و تسعین و خمس مائه طرف گجرات سواری فرمود و زای^۵ بهیلم دیورا
 که با سلطان مرحوم مقابل شده بود نهب و قاراج کرد - و انتقام گذشته از
 خصم خویش کشید^۶ - الغرض چون سلطان مرحوم وفات یافت سلطان
 نیاث الدین محمود پسر^۷ برادر بزرگ سلطان مرحوم برای ملک قطب
 اندین^۸ چتر و دور باش فرستاد - و بخطاب سلطانی مشرف گردانید - در
 سنه اثنین و ست مائه از دهلی سواری فرمود - و در شهر میمون لهور^۹
 آمد - روز سه شنبه هژدهم ماه ذی القعدة سنه المذكور در قصر لهور^۹
 جلوس فرمود - و اصرا و ملوک خویش را انعامهای فاخر و تشریفات وافر

¹ This statement of the author that Kutbuddin took the fort of Mirat in A.H. 589 is contradictory to his own statement which he made on p. 11 in connection with the reign of Sultān Mu'izzuddin Sam that "in A.H. 588 Kutbuddin conquered the fort of Mirat and took Dehli which were in possession of the relatives of Prithi Rai and Gobind Rai." The former statement is corroborated by the *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 120:—

قطب الدین از کبرام بطرف میرت آمد و فتح کرد و حضرت دهلی را کشاد
 و بعدین سال قلعه کول را در شهر سنه سبع و ثمانین و خمس مائه فتح کرد *

"Kutbuddin advanced from Kuhrām to Mirāt and took the city and he possessed himself of Dehli. In the same year (A.H. 589) Kutbuddin took the fort of Kol." The date (A.H. 587) سبع و ثمانین as given in p. 139 of *Ṭabaḳāt Nāṣirī* is, in my opinion, a mistake arising out of a confusion between سبع and تسع. See also a very interesting note by Raverty on the first capture of Dehli by Muslims, p. 469, n. 9; and Appendix A.

² B. بگرد ³ B. و تسعین و خمس مائه طرف گجرات

⁴ M. تهنگر, see n. 8, p. 11.

⁵ B. زای و بهیلم ⁶ M. کشیده

⁷ M. محمود برادر بزرگ ⁸ B. قطب الدین را

⁹ M. لهور

بخشید - و دست سخاوت بختی کشاده بود که او را سلطان قطب الدین لکه بخش گفتندی - بعد مدتی میان او و میان سلطان تاج الدین یلدر بندد معزی که بعد وفات سلطان مرحوم بادشاه غزنین شده بود سبب اقطاع لاهور مخالفت^۱ پیدا آمد - از جاذبین قصد یکدیگر کردند - چون مضاف میان هر دو لشکر راست شد^۲ و بجنگ پیوستند - خدای تبارک^۳ و تعالی سلطان قطب الدین را ظفر بخشید - سلطان تاج الدین منهزم شده طرف^۴ کرمان رفت - حصار غزنین را سلطان قطب الدین قابض شد - چهار روز در دار الملک غزنین بر تخت بادشاهی نیز نشست - آخر در لاهور و طرب^۵ مشغول گشت - بیشتری^۶ امرا و ملوک معزی که در غزنین بودند پوشیده با سلطان تاج الدین یار شدند - و او را از کرمان استدعا کردند - چون سلطان تاج الدین از کرمان در حد غزنین رسید و مقدمه لشکر او نمودار شد سلطان قطب الدین خلق شهر را با ایشان موافق دید - سلطان قطب الدین از راه سنگ بسورخ بیرون آمد از آنجا عطف کرده در شهر لاهور رسید - غزنین باز در قبض^۷ سلطان تاج الدین یلدر آمد - همچنان سلطان قطب الدین در میدان لاهور گوی بازی میکرد - ناگاه بتقدیر الله^۸ سبکانه و تعالی از اسپ خطا شد - پیش کوهه زین بر سینه مبارک سلطان آمد - و برحمت حق پیوست^۹ - او را همدران شهر میمون لاهور دفن^{۱۰} کردند - سلطان مغفور شمس الدین ابلتمش حظیره او را بنا کرده است *

1 M. مخالف

2 M. شده بجنگ

3 M. omits و تبارک

4 B. omits طرف

5 M. آخر در لاهور بطرب مشغول

6 بیشتر

7 B. باز دست سلطان

8 M. omits و سبکانه

9 M. پیوسته

10 M. مدفون

(۱۶.)

* بیت *

گردن گردان شکست این کهنه چرخ چنبری
 ز توانی دل مده بر مهر و ماه و مشتری

وفات سلطان قطب الدین مرحوم در سنه سبع و ست مائه بود - و مدت ملک
 او از اول فتح دهلی تا ایام وفات بیست سال و چند ماه بود^۱ -
 و عهد سلطنت با چتر و دور باش و خطاب بادشاهی مدت چهار سال
 بود و الله اعلم *

ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

ملک ایلتمش بنده سلطان قطب الدین ایبک^۲ المعزی بود -
 چون سلطان قطب الدین وفات یافت امرا و ملوک قطبی آرام شاه
 پسر سلطان قطب الدین را بجهت آرام قنده بر تخت^۳ بادشاهی
 اجلاس دادند - ملک ناصر الدین قباچه داماد سلطان قطب الدین
 طرف سغد رفت - و اقطاع ملتان و اچه و بهکهر و سوستان را قبض گشت -
 سپه سالار علی اسماعیل امیرداد حضرت دهلی باسراء دیگر یار شده
 ملک التمش را که در آن وقت امیر بداون بود بجهت ملک استدعا
 کرد و مکتوبات بجانب او فرستاد - ملک التمش با جمیعت خویش از
 بداون بسرعت تمام در حضرت دهلی^۴ آمد و قابض شد - آرام شاه از
 دهلی عطف کرده بیرون رفت - فاما بعضی از اطراف برو^۵ جمع شدند

۱ بودند M.

۲ ایبک و المعزی B.

۳ بر تخت اجلاس B.

۴ تمام آمد در حضرت دهلی قابض M.

۵ برو B.

(۱۷)

و بنیاد مخالفت نهادند - چون نزدیکِ دهلی رسیدند ملک التمش نیز از دهلی بیرون آمد - میان ایشان در صحراء^۱ جود مضاف شد - حق سبحانه و تعالی ملک التمش را فتح بخشید - آرام شاه و امرای قطیبه منہزم گشتند - در سنه سبع و ستمائے سلطان شمس الدین خطاب خویش^۲ کرده - در شهر سنه المذكور ملک التمش در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود و اقصای ممالک در ضبط آورد - و سلطان شمس الدین خطاب خویش کرد - در شهر سنه اثنی عشر و ستمائے طرف لاهور سواری فرمود - سلطان تاج الدین یلدر که از^۳ غزنین بعد نقل سلطان قطب الدین شهر میمون لاهور را گرفته بود مقابل شد - و میان هر دو لشکر مبارزه شد - حق سبحانه و تعالی سلطان شمس الدین را نصرت داد^۴ - سلطان تاج الدین بر دست لشکر او اسیر و دستگیر گشت - سلطان شمس الدین او را موقوف کرده در خطه بدائون فرستاد - چنانکه او هم در آن حبس برحمت حق پیوست - حظیرة سلطان تاج الدین آنرا الله برهانه هم در خطه بدائون در کنار لب آب سوتنه است - الغرض^۵ بعد فتح سمت^۶ دهلی مراجعت فرمود - و در خمس عشر و ستمائے ناصر الدین قباچه در حد آنچه یک گرت با سلطان مرحوم مقابل شد و منہزم گشته باز دیگر بتاریخ مذکور در حد آنچه و ملتان مضاف داد و منہزم شد - چون لشکر تعاقب کرد در لب آب پنجاب در آمد و عبیره کردن نتوانست غرق شد - در سنه ثمان عشر و ستمائے سلطان جلال الدین خوارزم شاه که سلطان تاج الدین را بیرون کرده غزنین گرفته

1 M. خود

2 M. omits and also خویش ملک and also

3 M. omits از

4 M. کرد

5 M. omits الغرض

6 B. omits بعد and M. omits الغرض

بود بسبب خروج جنگیز خان ملعون غزنین را گذاشته با خیل و تبار^۱ و حشم و - دم خویش در حدود لاهور در آمد - چون سلطان مرحوم را ازین حال خبر شد طرف لاهور سوازی فرمود - سلطان جلال الدین عطف کرده از پیش سلطان مرحوم سمت^۲ کوه پایه کشمیر و بکلهی^۳ رفت - سلطان مرحوم طرف دار الملک دهلی باز گشت - دره سنه^۴ و عشرین و ستمانه لشکر خود را بجانب لکنوتی برد - غیاث الدین عوض^۵ خاجی را امان داده در رقبه اطاعت خویش در آورد و خطبه و سکه بنام خویش فرمود - و پسر خود را که مهتر بود اقطاع لکنوتی داد - و سلطان ناصر الدین^۶ خطاب کرد - چتر و درر باش و هرچه دارات بادشاهی بود^۷ مفوض گردانید - خود بجانب دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه ثلاث و عشرین و ستمانه عزیمت طرف قلعه رنتپور^۸ کرد - مفسدان آن دیار

^۱ خیل و تبار B.

^۲ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 171, says:—

جلال الدین خوارزم شاه از پیش حشم هندوستان عطف کرد و طرف سنه سبوستان رفت *

Ṭabaḳāt Akbarī, p. 59, gives:—

جلال الدین تاب نیاورده طرف سند و سیروستان رفته از آنجا برآه که و مکران بدر رفت *

Raverty, p. 293, writes:—

“Sulṭān Jalāl-ud-Dīn turned aside, and proceeded towards Uchchah and Multān. From thence he entered the territory of Kirmān, and afterwards Fārs.”

^۳ تلنکی M.

^۴ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 171, says:—

بعد از آن در شهر سنه اثنی و عشرین و ستمانه بطرف بلاد لکنوتی لشکر کشید *

^۵ برو مفوض M. ^۶ ناصر الدین خود M. ^۷ عوض Both B. and M.

^۸ رنتپور M. See also Raverty, p. 610. Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 172.

را گوشمال داد - در سنه اربع و عشرين و ستمائه سمت مندور^۱ و اجمیر
سوارى فرمود - و آن دیار را نیز با جمله سواک ضبط کرد - و هم در آن
سال بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه ست و عشرين و ستمائه
رسولان دار الخلافت جامهای مرحمت خلیفه خلد الله خلائته برای
سلطان مرحوم آوردند - سلطان مرحوم چنانچه شرط اطاعت و خدمتگزی
باید بجا آورد - با فرزندان و ملوک بزرگ بخلفت خاص خلیفه مشرف
گشت - سلطان مرحوم را از پوشیدن خلعت خلیفه چندان فرحت
و بجهت زوی داد که در تحریر نیاید - در شهر قبا بستند و طبل
شادیانه کوفتند - بعد چندگاه رسولان دار الخلافت را باعزاز و اکرام روان کرد -
و خدمتی^۲ بسیار در حضرت دار الخلافت فرستاد - و هم درین سال خبر
وفات پسر مهتر^۳ که بادشاه لکنوتی شده بود رسید - سلطان مرحوم
بعد بجا آوردن شرط عزا لشکر کشی طرف لکنوتی مصمم کرد - و فتنه که
در لکنوتی^۴ قائم شده بود آن را تسکین داد - و ممالک لکنوتی را
بمالک علاء الدین جانی^۵ مفروض گردانیده بحضرت دهلی باز گشت -
در سنه تسع و عشرين و ستمائه سمت گوالیر^۶ سوارى کرد بیسل^۷ مالک

^۱ For مندور see Raverty, p. 611, n 3.

^۲ بی بسیار M.

^۳ Ṭabaqāt Nāṣirī, p. 174, says:—

در ماه جمادى الاولى سنه ست و عشرين و ستمائه خبر فوت ملک سعید ناصر

^۴ لکنوتی قدیم M.

الدین محمود برسید *

^۵ B, and M. علاء الدین خانى, but Ṭabaqāt Nāṣirī, p. 174, and other

histories give علاء الدین جانی

^۶ M. کالیور

^۷ B. بیل میلک دیولعین . Ṭabaqāt Nāṣirī, p. 174, gives:—

میلک دیولعین پسر بیسل لعین *

Ṭabaqāt Akbarī says: ملک دیوبسیل . Raverty, p. 610, says "Mangal Diw, the accursed, the son of the accursed Mal Diw." See also n. 7, 417 of the same.

(۲۰)

لعین در قلعه مذکور محصر گشت - بعد یازده ماه قلعه مذکور بعون الله تعالی فتح شد - بجهت محافظت قلعه کوتوالی^۱ گذاشت - و خود سوی دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در شهر سنه احدی^۲ و ثلاثین و ستمائه عزیمت طرف ولایت مالوه کرد - فسد آن ولایت را مالش داد - بتخانه که از سیصد سال باز برآورده^۳ بودند خراب گردانید - و بعده رخ سوی اجین آورد - آن را نیز فتح کرد - و بتخانه مها کال دیو^۴ را برآداخت - صورت و تمثال بکرماجیت^۵ و صورتهای دیگر که بر تخته ریخته بودند^۶ همه را برکنده^۷ در حضرت آورده پیش در مسجد جامع پی خلق گردانید - در شهر^۸ سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه لشکر بجانب^۹ بهیلسان^{۱۰} برد - در ذات مبارک سلطان زحمتی پیدا آمد - سبب آن فی الحال مراجعت فرمود - بعد رسیدن در دهلی روز دوشنبه بتاریخ بیستم ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه از دار فنا بدار بقا رحلت فرمود -

کیست درین دایره دیر پایی کوس من الملک زند جز خدای

^۱ M. کوتوالی

^۲ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 176, says: - سنه اثنی و ثلاثین و ستمائه. See Raverty, p. 621, n. 6.

^۳ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 176, says: - بتخانه که سیصد سال بود نا آن را عمارت می کردند.

^۴ M. دیوان ^۵ B. بکرماجیت

^۶ B. بود *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 176, gives: -

چند تمثال دیگر از برنج ریخته بودند *

^۷ M. برکنده ^۸ M. omits شهر ^۹ B. جانب

^{۱۰} B. بهیلسان. *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 176, gives بنیان, *Ṭabaḳāt Akbarī*, p. 61,

has ملتان, but that is evidently wrong. See also Raverty, n. 8, p. 623.

Bhilsān is a fortress and city in Mālwa.

حق سبحانه و تعالی آن بادشاه عادل را غریق رحمت گرداند - و این
بادشاه آسمان چاه را تا قیام قیامت در امان و سلامت باقی و پاینده
دارد بالذبی و آله الامجاد - مدت ملک سلطان شمس الدین بیست
و شش سال و چهل ماه بود و اللهُ اعلم *

ذکر سلطان رکن الدین فیروز شاه

سلطان رکن الدین فیروز شاه پسر سلطان مرحوم^۱ مغفور شمس الدین
التمش بود - چون سه روز شرط عزا بجا آوردند سیوم روز بعد وفات بیست و دوم
ماه شعبان سنه ثلاث و ثلاثین و ستمانه بانفاق امرا و ملوک و ایامه^۲
و سادات و بندگان شمسی در حضرت دهلی بقصر دولتخانه جلوس فرمود -
و درهای خزاین کشاده هر کسی را خلعت و انعام عطا کرد - آخر دست
در خرج نهاد و اسراف بافراط کردن گرفت - بحدی در عشرت و طرب
و اهو مشغول شد که کارهای مملکت و امور سلطنت مهمل ماند -
اغلب مصالح ملک و مملکت را شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین
می کرد - چنانچه حرم شمسی را بسبب مخالفت قدیم زیان می رسانید -
و خوار می داشت - و شاهزاده قطب الدین^۳ محمد شاه پسر
سلطان مرحوم که از مادری دیگر بود میل^۴ کشانید و آخر کشت -
بدین سبب پیشتری امرا و ملوک حضرت و اطراف ممالک از سلطان
رکن الدین متنفر شدند - و مخالفت بنیاد نهادند - چنانچه شهزاده
ملک غیاث الدین محمود^۵ شاه برادر سلطان رکن الدین که امیر اوده بود

^۱ پسر سلطان شمس الدین مرحوم M.

^۲ و سادات و آئمه B.

^۳ قطب الدین بن محمد شاه M.

^۴ دیگر بود چشم گردانید M.

^۵ ملک غیاث الدین محمد شاه بن سلطان, Tabakāt Nāṣiri, p. 183.

سر از اطاعت بیرون آورده و خدمتی^۱ مال لکنهوتی که در حضرت می آوردند بستید - و ملک عز الدین سالاری در بدائون طغیان ورزید - و ملک علاء الدین مقطع لاهور و ملک عز الدین کنجان^۲ امیر ملتان و ملک سیف الدین کوجی مقطع هانسی یگجا جمع شدند و بنیاد فتنه و بلغاک آغاز نهادند - همچنان ملک نظام الملک جنیدی که وزیر سلطان رکن الدین بود خوف در خاطر او شد - از دهلی گریخته در بدائون بر ملک عز الدین سالاری پیوست - از آنجا یگجا شده بر امرائی که در لاهور یگجا شده بودند آمده^۳ پیوستند - سلطان بجهت دفع فتنه ایشان لشکر کشید - چون سلطان در خطه کهرام^۴ رسید امرای مذکور مقابل سلطان در حد منصور پور آمده بودند از آنجا چند نفر از ایشان^۵ چنانچه تاج الملک و محمد دبیر^۶ مشرف ممالک و بهاء الملک و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک وزیر و خواجه رشید و امیر

۱ خزاین لکنهوتی را که حضرت می آوردند تصرف کرد، *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 183.

۲ Both B. and M. کنجان. *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 183.

مقطع ملتان

۳ B omits آمده

۴ B. omits کهرام

۵ M. نفر ایشان

۶ M. *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 183, has an entirely

different version:—

در حوالی منصور پور و ترائین تاج الملک محمود دبیر و مشرف ممالک و بهاء الملک حسین الشمری و کریم الدین زاهد و ضیاء الملک پسر نظام الملک جنیدی و نظام الملک مشرقانی و خواجه رشید الدین مالکانی و امیر فخر الدین و دیگر جماعت کار داران تازیک را شهید کردند *

Raverty, p. 634, translates the passage as follows:—

“ And in the vicinity of Manṣūr-pūr and Trā'in, they martyred the Taj-ul-Mulk + + + and other Tāzīk officials.” Our author, I think, makes a blunder here as he mentions that all these persons “who have been put to death,” separated from the Sultan's army, went to Dehli and pledged their allegiance with Sultan Raḍīya. This mistake of our author has been copied by later his-

نختر الدین قصد و کشتن کرده در شهر دهلی رفتند - یکایک اندرون در آمدند^۱ با سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین مرحوم بیعت کرده شاه ترکان مادر سلطان رکن الدین را موقوف گردانیدند - چون سلطان رکن الدین را ازین حال خبر شد طرف شهر دهلی مراجعت فرمود - و بکوی متواتر در کیلوکهری رسید - امرا و ملوک و بندگان شمسی که برابر او بودند بتمام در شهر^۲ دهلی در آمدند - و با سلطان رضیه پیوستند و بیعت کردند - بعده لشکر از شهر بر آمده سلطان رکن الدین را از کیلوکهری زنده گرفتند - و بر سلطان رضیه بردند - سلطان^۳ رضیه او را حبس کردن فرمود - چنانچه سلطان مرحوم هم در آن حبس برحمت حق پیوست * * بیت *

بسا بان نفرین برین کوز پشت که بسیار ازین گونه پیروز و کشت و این واقعه در روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه بود - مدت ملک او شش ماه و^۴ هشت روز بود و الله اعلم *

torians, such as Nizām ad-Dīn, Firāhta and Badā'ūnī. Elliot in his History, vol. II, p. 331, translates this passage of the *Ṭabaḳāt Nāṣirī* as follows:—

“And in the neighbourhood of Mansūrpūr and Narāin, Taju-d-dīn Muhammad, Secretary and Controller, + + + and other confidential officials, killed the Tāzik.” In my humble opinion Raverty is correct. The construction of the sentence as well as the whole trend of events, described previously, supports the version of Raverty. A combination of all these high officials could only be possibly needed for the assassination of the Sultan alone; against a less important man such a combination is evidently unnecessary. Further, if, as Elliot seems to imply in his footnote to page 331, “Tazik” refers to Sultan Rukn ad-Dīn his statement in the same page that “they brought Sultan Rukn-d dīn prisoner to Dehli, where he was kept in confinement and died” will be contradictory.

۱ درون آمدند M.

۲ درون شهر M.

۳ M. omits رضیه

۴ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 184, بیست و هشت روز. Raverty, p. 838, says “and his reign was six months and *twenty-six* days,” but in a note on “*twenty-six days*” he writes “some copies have *twenty-eight days*”: from the 20th Shabān, 633 A.H., the date of I-yal-tamish's decease, to the 18th of Rabī'ul-Awwal, 634 A.H., is exactly six months and *twenty-seven* days.”

ذکر سلطان رضیه

سلطان رضیه دختر بزرگ سلطان شمس الدین بود - در آن گاه که ^۱ سلطان مرحوم از مهم گوالیر ^۲ مراجعت کرد این دختر را ولای عهد خویش گردانید - القصه در ^۳ روز یکشنبه بتاریخ هژدهم ماه ربیع الاول سنه اربع و ثلاثین و ستمائه سلطان رضیه بدارالملک دهلی در قصر دولتخانه بر تخت سلطنت جلوس فرمود - در ماه رجب رجب قدره سنه المذكور طایفه قرامطه و ملاحده که از اطراف هندوستان جمع شده در حضرت دهلی ساکن بودند باغواي ^۴ تیک که مردی متعلم بود و در تذکیرات ^۵ علمای ^۶ سنت و جماعت را ناصبی و مرجی ^۷ می گفت بعد دو ^۸ هزار مرد با اسلحه درون مسجد جمعه در روز جمعه فوج فوج از هر دو طرف در آمدند - مسلمانان در نماز جمعه مشغول بودند که آن ملاحدان دست باسلحه بردند - پیشتری مسلمانان شهادت یافتند - و بعضی پایمال گشتند - ملک نصیر الدین بلرامی ^۹ و امام ناصری ^{۱۰} شاعر و امرای دیگر با جمعیت کثیر آمده و مسلمانانی ^{۱۱} که از خوف بالای مسجد بر آمده بودند ملاحده مذکور را بزخم سنگ و خشت بکشتند تا این فتنه بخیر ^{۱۲} انجامید -

۱ B. and M. در آنکه سلطان

۲ M. and also *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 185, کالیر. Raverty, p. 638. Gwāliyūr.

۳ B. omits در. ۴ باغواي B. باغواي M.

۵ B. and M. علمای سنت B. ۶ ترکوات and M. ترکوات B.

۷ B. and M. ناصبی و مرجی ۸ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 189, بقدر یک هزار مرد

۹ بلرامی M. ۱۰ ناصری و شاعر B.

۱۱ مسلمانانی M. ۱۲ بخیر M. omits

بعد از آن نظام الملک جنیدی^۱ و عزالدین کنجلی و محمد سالاری که از سلطان رکن الدین عاصی شده بودند بر دروازه شهر جمع گشتند - و با سلطان رضیه مخالفت بنیاد نهادند - و ملک نصیر الدین^۲ تائبی امیر اوده بمدد^۳ سلطان رضیه در شهر می آمد - امرای مخالف او را استقبال کردند^۴ و بعد ز دست آوردند - و موقوف داشتند - آخر چون مخالفت بطول^۵ کشید سلطان رضیه از شهر بیرون آمد - در گذاره آب آب چون لشکرگاه ساخت - میان سلطان رضیه و امرای مخالف^۶ کرات مبارزه و مقاتله می رفت - ناماً جنگ قائم ماند - بعد از هزار حمله ایمه و مشایخ شهر در میان آمده اصلاح دهانیدزد^۷ - محمد سالاری و کنجلی پوشیده با سلطان یار شدند - شبی بر در سراپرده خاص جمع گشتند - تا ملک جانی^۸ و ملک کوچی^۹ و نظام الملک را دست آرند - ایشان را ازین حال

^۱ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, says:—

اما وزیر مملکت نظام الملک جنیدی علیه الرحمة موافقت نمود و ملک جانی و ملک کوچی و ملک کبیرخان و ملک عزالدین محمد سالاری و نظام الملک از اطراف بر در شهر دهلی جمع شدند و با سلطان رضیه مخالفت آغاز نهادند *

^۲ Ṭabaḳāt Akbarī, p. 88, says:—

درین حال ملک عزالدین هانسی جاگیر دار اوده بقصد مدد سلطان رضیه روی بدیلهی نهاد *

But the Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, mentions ملک نصیر الدین تائبی معری
مقطع اوده

^۳ M. omits بمدد

^۴ Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 186, says:—

استقبال کردند و بدست آوردند رنجوری بروی غالب شد و او برحمت حق

پیوست *

^۵ بتطویل B.

^۶ M. مخالفان

^۷ M. دهانید

^۸ M. ملک خانی

^۹ کوچی, Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, M. کوچی

روشن گشت^۱ طاقت آوردن نتوانستند فرار نمودند و متفرق شدند -
 سلطان را از کار ایشان معلوم شد لشکر دنبال ایشان فرستاد - ملک
 کوچی اسیر و دستگیر گشت و ملک جانی در حدود پابل^۲ شهادت یافت
 و ملک نظام الدین در کوه بردار^۳ در آمد - و لشکر سلطان باز گشت - چون
 کار دولت سلطانی منظم شد کارداران دیگر سلطان رضیه^۴ نصب کردن
 فرمود - و ملک قطب الدین^۵ حسن را برای فرار نشانیدن^۶ فتنه که بعد
 سلطان شمس الدین مرحوم در رنتپور^۷ ظاهر شده بود نامزد کرد -
 و ملک جمال الدین یاقوت حبشی را عهده امیر آخوری داد -
 و بحضرت خود مقرب گردانید - چنانچه امرا و ملوک دیگر را غیرت آمد -
 و چنان^۸ اتفاق افتاد که سلطان رضیه کلاه و قبا پوشد و لباس مردان گذد -
 آخر همه چنان کرد و از لباس ستر بیرون آمد - و چون سوار شدی بالای
 پیل سوار می شد - درین اثنا^۹ خبر طغیان ملک عز الدین^{۱۰} کونجان امیر

1 This passage is not very clear. It should have been as follows:—

ایشان ازین حال واقف گشتند طاقت ماندن نداشتند فرار نمودند و متفرق شدند *

Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 187, says:—

و ان ملوک را چون معلوم شد منہزم از لشکر گاہ خود برفتند - سواران سلطان
 تعاقب نمودند *

2 B. and M. حد بابل. Elliot, Bābul; Briggs, from Firishta, Babool, Pāyal or Pāyil is the name of a very old place, giving its name to the district with a lofty brick fort visible from a great distance on one of the routes from Dehli to Lūdīānah. See Raverty, p. 480, n. 3.

3 کوه سورور 66 p. Ṭabaḳāt Akbarī; در کوه بردار, p. 187, Ṭabaḳāt Nāṣirī,

4 قطب حسن B. 5 برای فتنه M. 6 رنتپور M.

7 از چنان M. 8 بعد از خبر M.

9 Ṭabaḳāt Nāṣirī, p. 188, says:—

در شهر سنه سبع و ثلاثین و ستمائے ملک عز الدین کبیر خان که مقطع نومور
 بود مخالفت آغاز نهاد *

لاهور رسید - سلطان لشکر^۱ در آن سمت برد و او را بشکست و آخر بصلح
 انجامید - تاریخ^۲ نوزدهم ماه شعبان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان^۳
 مراجعت کرد و در حضرت دارالملک آمد - بعد از آن ملک التونیه^۴
 مقطع تبرهنده بغی ورزید - بتاریخ نهم ماه رمضان سنه المذكور لشکر بدان
 جانب بیرون آورد - بعضی امرا و ملوک و بندگان شمسی با او یار شدند -
 و خروج کرده جمال^۵ الدین یاقوت حبشی را بکشند * * بیت *
 عنان تافت دولت ز پیرامنش چو دایغ سیه دید بر دامانش
 و سلطان رضیه را گرفته در قلعه تبرهنده محبوس کردند - و مکتوب بجانب
 امرائی که در شهر دهلی شهردار بودند فرستادند بدین مضمون که شاهزاده
 معز الدین پسر سلطان شمس الدین مرحوم را بر تخت سلطنت اجلاس
 دهند و خود بسرعت مراجعت کردند * * بیت *
 سری را که گردون بدارد بلند همیش باز در گردن آرد کمند
 مدتها ملک سلطان رضیه در دارالملک دهلی سه سال و پنج ماه و بیست
 و یک روز بود و الله اعلم بالصواب *

۱ M. omits لشکر

۲ B. omits تاریخ

۳ M. omits سلطان

۴ M. التونه

۵ B. جمال الدین

۶ Ṭabaḳāt Nāṣiri, p. 190, says:—

چون سلطان رضیه را بمحروسه تبرهنده محبوس کردند ملک التونیه او را عقد
 کرد و در حباله خرد آورد و بطرف دهلی لشکر کشید تا کورت دیگر مملکت را ضبط کند
 در ماه ربیع الاول سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین لشکر دهلی بدفع
 ایشان بیرون برد و سلطان رضیه و التونیه منهزم شدند و سلطان رضیه و التونیه بدست
 هندوان گرفتار شدند و هر دو شهید گشتند و حریمت ایشان بیست و چهارم ماه ربیع
 الاول بود و شهادت سلطان رضیه روز سه شنبه بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه ثمان
 و ثلاثین و ستمائه بود انتهى ملخصا *

ذکر سلطان معز الدین

سلطان معز الدین پسر خرد^۱ سلطان شمس الدین بود - چون سلطان رضیه در قلعه تبرهنده محبوس شد - روز دوشنبه بتاریخ بیست و هشتم ماه مبارک رمضان سنه سبع و ثلاثین و ستمائه سلطان معز الدین را امرا و ملوک شهردار بر تخت سلطنت در قصر دولتخانه خاص اجلاس دادند - و امرا و ملوک^۲ که برابر سلطان رضیه بودند روز یکشنبه سیزدهم ماه شوال سنه المذكور در شهر رسیدند - و بر سلطنت سلطان معز الدین بیعت کردند بشرط آنکه اختیار الدین ایتکین فائب^۳ باشد - چون ملک اختیار الدین وزیر شد بموافقت ملک مهدب الدین نظام المملک جماله امور ممالک را در تصرف خویش آورد - و خواهر سلطان معز الدین را که از حکم^۴ پسر قاضی فصیح الدین خلع شده بود در حبانه خویش در آورد - و نوبت سه گانه^۵ و یک زنجیر پیل^۶ بر در خود مستقیم کرده - چون نفاذ امر و رونق کار روی بدو آورد سلطان معز الدین را بغایت گران نمود - روز دوشنبه هشتم ماه محرم سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه در قصر سپید^۷ بحکم فرمان دو ترک بچه خود را مسست

^۱ خرد B.

^۲ B. omits ملوک

^۳ فائب B.

^۴ The word حکم has a peculiar significance here. It means here زوجیت "from being the wife." *Tabakat Akbari*, p. 68, says:—

و همشیره سلطان معز الدین را که سابقاً منکوحه قاضی اختیار الدین بود در

نکاح در آورد *

^۵ B. شبنه نوبت

^۶ At this period no one was allowed to keep an elephant at the door except the king.

^۷ B. سپید

ساخته ملک ایتکین^۱ را بزخم^۲ کارن شهید کردند. نظام الملک را دوزخم برپهلوی^۳ زدند. چون عمروی باقی بود از پیش ایشان گریخت و سلامت ماند. کار وزارت چنانچه^۴ پیش ازین می کرد همچنان کردن گرفت. و در ماه صفر سنه المذکور ملک التونیه^۵ سلطان رضیه را در نکاح آورد. و بقصد دهلی لشکر کشید^۶. محمد سالاری و ملک قرائش از حضرت عطف کرده بر ایشان پیوستند. سلطان معز الدین بدفع ایشان لشکر از دهلی بیرون آورد. در حوالی شهر مصاف شد. سلطان رضیه و ملک التونیه منهزم گشتند. چون متحد کیتل رسیدند بر دست هندوان اسیر شدند. ایشان را^۷ بسته در حضرت فرستادند. بتاریخ بیست^۸ و پنجم ماه ربیع الاول هر دو را شهید^۹ کردند. بدر الدین سنقر امیر حاجب شده بود. فاما نظام^{۱۰} الملک را بجای می آورد. و فوقیت می ورزید. سبب این معنی نظام الملک با او عداوت داشت. چون بدر الدین را روشن گشت هراسان می بود. بدین سبب خواست که فذیه انگیزد. روز دوشنبه هفدهم ماه صفر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه در وثاق صدر الملک نبیسه^{۱۱} علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت

¹ See Raverty, p. 651, n. 7, for further particulars.

² M. زخم کارن زد.

³ M. پهلوی

⁴ M. چنچ

⁵ التونیه and M. B.

⁶ B. کشیده

⁷ B. ایشان بسته

⁸ B. بیست پنجم

⁹ This statement varies from that given in *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, quoted in p. 27, n. 6. See also De., *Trans. of Ṭabaḳāt Akbarī* p. 77, n. 2.

¹⁰ B. نظام الدین

¹¹ *Ṭabaḳāt Nāṣirī*, p. 193, says:—

در وثاق صدر الملک تاج الدین علی موسی که مشرف ممالک بود بدر الدین سنقر جماعت صدر و اکابر حضرت را جمع کرد *

(۳۰)

اکبر و سدور را جمع کرد تا برای انقلاب کار سلطنت تدبیری کنند -
 و صدر را که را بطلب نظام الملک فرستادند - چون نظام^۱ الملک را
 از آمدن او خبر شد شخصی از معتمدان^۲ سلطان نزدیک نظام الملک
 بود - او را در مقامی که مخالفت ایشان استماع کند^۳ مخفی داشت -
 و صدر الملک را^۴ طلبید تا تدبیر انقلاب ملک و دست آوردن مخالفان
 و کسانی که درین قضیه اجماع کرده بودند بتمام باز نمود - نظام الملک
 او را جواب داده باز گردانیده - و آن معتمد بر سلطان فرستاد^۵ تا هرچه
 از صدر الملک شنیده است بحضرت باز نماید - و از زبان او عرضه داشت
 که خداوند عالم سواری فرماید تا بر سر آن^۶ جماعت رود - از اقبال بادشاه^۷
 منهزم و متفرق خواهند شد^۸ - چون این معتمد بحضرت سلطان باز نمود -
 همچنان سواری کردند - بدر الدین سقزرا خبر شد بحضرت سلطان پیوست -
 سلطان او را هم در آن ساعت اقطاع بدژون داده روان کرد - و دیگر امرا که با او
 یار بودند خایف شدند و در اطراف رفتند - بعد از چهار ماه بدر الدین از
 بدژون باز آمد - چون مزاج بادشاه با او^۹ متغیر بود او را و صدر الملک موسی
 را محبوس کرد - و ایشان هم در آن حبس برحمت حق پیوستند - نظام الملک
 نیز بسبب آنکه زخم کار خورده خداع^{۱۰} در خاطر داشت - میخواست
 بذوئی امرا و ملوک را از سلطان بگرداند - سلطان را بر ایشان بدگمان
 می کرد - چنانچه بعد از چندگاه لشکر مغل در لاهور رسیده^{۱۱} مدنی جنگ
 کرده - مقطع لاهور ملک قراش بود -^{۱۲} بدژان او مرد دلور و مبارز بود - اما

۱ B. نظام را

۲ B. معتمدان

۳ B. کنند

۴ M. آنجا طلبید

۵ B. فرستادند

۶ M. این

۷ M. adda همه

۸ M. خواهد شد

۹ B. بر او

۱۰ M. حد

۱۱ M. رسید

۱۲ M. بدژان

ذلق لاهور چنانچه شرط موافقت بود بجا نیاوردند - در جنگ و پاس تقصیر کردند - چون مزاج خلق ملک قرائش را روشن گشت شباشب با حشم خود از شهر بیرون آمده^۱ در سمت دهلی روان شد -^۲ کفار مغل^۳ او را عاقب کردند - اما حق تعالی از میان ایشان سلامت بیرون آورد - چون در لاهور فرمان دهه^۴ نمائده روز دوشنبه شانزدهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثلاثین و ستمائه کفار مغل بر ایشان دست یافتند - و مسلمانان را شهید کردند - و اقباع ایشان را اسیر گردانیدند - چون خبرهای^۵ بد بسطانی معز الدین رسید امرا و ملوک و کافه معارف دیگر را در قصر دولتخانه بیعت تازه داد - و بجهت دفع فساد مغل ملک قطب الدین حسن^۶ و نظام الملک را با لشکر انبوه نامزد کرد - چون بلب آب بیا رسید نظام الملک بر طریق خفیه عرضه داشتی بحضرت ارسال کرد - که این امرا و ملوک هرگز^۷ اطاعت نخواهند کرد - مصلحت آنست که مثالی از حضرت اصدار یابد تا من و ملک قطب الدین ایشان را بطریقی^۸ که توانیم دفع گردانیم - چون این عرضه داشت بحضرت سلطان رسید از راه غفلت و عجلت فرمان داد تا بروفق^۹ عرضه داشت او مثالی بنویسند و بر وی بفرستند - چون مثال بر ایشان رسید نظام الملک عین آن مثال با امرا و ملوک نمود - که سلطان در باب شما این چنین مثال داده است - ایشان بیک اتفاق از سلطان بگشتند^{۱۰} - و با نظام الملک باخراج و انقلاب مملکت بیعت کردند - چون خبر مخالفت ایشان بسطان رسید - سید^{۱۱} قطب الدین شیخ

۱ B. omits آمده

۲ M. مراجعت شده

۳ B. مغول

۴ M. فرمان نمائده

۵ خبر هایل

۶ Tabakāt Nāṣirī, p. 195, gives ملک قطب الدین حسین

۷ M. ملوک هر اطاعت

۸ M. بطریق

۹ B. and M. بروفق مزاج عرضه داشت

۱۰ M. نگشتند

۱۱ M. omits سید

الاسلام دار الملک را بجهت تسکین برایشان فرستاد - چون او آنجا رسید در انوای^۱ ایشان بیشتر مخالفت نیز^۲ نمود و باز گشت - عقب او نظام الملک و ملا، قطب الدین در حضرت رسیدند - و جنگ بزیاد نهادند - سلطان حصارى شده - هر چند اکبر و صدوز^۳ دهلی در اصلاح آن کوشیدند^۴ ممکن نشد - از نوزدهم ماه شعبان تا آخر ذی القعدة قریب چهار ماه جنگ قائم ماند - و از طرفین خلق هلاک شد - و حوالی شهر تمام خراب گشت^۵ . سبب تطویل آن فتنه این بود که فخر الدین مبارک شاهى^۶ مهتر فرایشان که مقرب سلطان بود بصلح^۷ رضامی داد - تا شب شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه نظام الملک با لشکر در حصار در آمده و مبارکشاهی را که مادی فساد و مایه فتنه بود بکشت - و سلطان را بگرفت و محبوس^۸ کرد - چنانچه^۹ هم در آن حبس برحمت حق تعالی^{۱۰} پیوست *

سرای کهنه گیتی^{۱۱} که خانه دودر است

درو اساس اقامت مکن که بر گذر است

مدت ملک او دو سال و یک ماه و پانزده روز بود - و الله اعلم بالصواب *

۱ M. امرا

۲ B. and M. مخالفت نر Tabakāt Nāsiri, p. 196, says:—

او آنجا رفت و در اثارت آن فتنه مبالغت نمود و باز گشت *

Tabakāt Akbari p. 70:—

شیخ الاسلام شیخ قطب الدین بختیار اوشی را برای تسلی امرا فرستاد امرا

بهیچ وجه تسلی نشدند شیخ برگشته بدلهی آمد *

خراب شد. M. ۵ کوشیدندی. B. ۴ صدقه دهلی. B. ۳

صلح. M. ۷ فخر الدین مبارکشاه فرخی, Tabakāt Nāsiri, p. 196

۸ Tabakāt Nāsiri, p. 197, says:—

در شب سه شنبه نوزدهم ماه مذکور سلطان معز الدین بهرام شاه شهید شد *

See also Raverty, p. 660.

۹ M. چنج

۱۰ M. تعالی

۱۱ B. که در خانه

(۳۳)

ذکر سلطان علاء الدین مسعود شاه

سلطان علاء الدین مسعود شاه پسر سلطان رکن الدین فیروز شاه بود -
 چون معز الدین بهرام شاه محبوس شد ملک عز الدین بلبن در قصر
 دولتخانه بر تخت بنشست - و یک کت منادی فرماندهی او^۱ در شهر
 گشته بود - اغلب امرا و ملوک را اتفاق نیفتاد - او را روز کردند - و همان
 ساعت سلطان ناصر الدین و جلال الدین و علاء الدین را که در قصر سپید
 محبوس بودند بیاروند - بر سلطنت سلطان علاء الدین اتفاق کردند - روز
 شنبه هشتم ماه ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و ستمائه بدار الملک دهلی بر
 تخت سلطنت نشاندند - و خلق را بیعت عام داد - و ملک قطب الدین
 حسن^۲ ذاب مملکت و ملک مهذب^۳ اندین نظام الملک وزیر ممالک -
 و ملک^۴ قراقش امیر حاجب شد - مهذب الدین نظام الملک مصالح
 مملکت از امرای ترک اخراج کرد - و در ضبط و تصرف خویش آورد -
 امرای مذکور با وی مخالفت کردند - در صحرای حوض رانی روز چهار شنبه
 دریم ماه جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه او را بکشتند - بعده^۵ وزارت
 بصدر الملک نجم الدین ابوبکر مفوض شد - بعد از مدتی که اقطاعات
 و مصالح بهر کسی مستقیم گشت و مملکت آرام گرفت خبر لشکر مغل که
 منگوته^۶ لعین سر همه^۷ بود از جانب آچه رسید - سلطان لشکرهای
 اطراف جمع کرده بدفع ایشان روان شد - چون بلب آب بیا رسید خبر

۱ M. فرماندهی در M. سلطان علاء الدین

۲ Tabakāt Nāsiri, p. 198, ملک قطب الدین حسین

۳ ملک مهذب الملک و الدین و نظام الملک وزیر ممالک B.

۴ M. omits و ملک

۵ M. omits بعده

۶ M. منگوته

۷ M. omits همه

کثرت لشکر اسلام که هیچ کسی^۱ از بادشاهان آنچنان جمع نکرده بود بملاعین رسید - منهزم شده طرف خراسان باز رفتند - سلطان بدارالملک^۲ دهلی مراجعت فرمود - و درین^۳ مهم جماعتی حبشیان و فاجنسان بر سلطان زده یافته بودند - او را بر حرکات نا محمود باعث و مشتغل می شدند - چنانچه قتل ملوک و اخذ اموال در طبیعت او جای گرفته بود - آن را بعمل مقرون می گردانید - تا محاسن بمعایب بدل گشت و بلهو و عشرت و شکار بغایتی اسراف و افراط نمود که کار مملکت مهمل و مخمل ماند - امرا و ملوک مملکت باتفاق یکدیگر بجانب سلطان ناصرالدین که در آن وقت امیر بهراج بود مکتوب ارسال کردند - بامید ملک استدعا نمودند - چون سلطان ناصرالدین در دارالملک دهلی بیآمد روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه سلطان علاءالدین را بگرفتند - و محبوس کردند - چنانچه هم در آن حبس برحمت حق پیوست • بیت •

ساحل دریای جان آشوب مرگ ست این سرای

هان بنرس از موج دریا پای در ساحل منه

مدت ملک او چهار سال و یک ماه و یک روز بود وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ^۴

ذکر سلطان ناصرالدین محمود پسر سلطان

سعید شمس الدین الشمس

سلطان ناصرالدین پسر سلطان سعید شمس الدین الشمس بود - از محبت ملک ناصرالدین محمود که در لکنهوتی وفات یافته^۵ بود ناصرالدین محمود لقب فرمود - چون سلطان علاءالدین محبوس شد

۱ M. omits کسی

۲ M. omits دارالملک

۳ M. درمهم

۴ B. omits و الله اعلم بالصواب

۵ M. omits بود

روز یکشنبه بیست و سیوم ماه محرم سنه اربع و اربعین و ستمائه دارالملک
 دهلی در قصر سپید بر تخت سلطنت جلوس فرمود - سیوم روز از
 جلوس در قصر دولتخانه باز عام داد - عامه خلایق^۱ در روز جلوس
 بر سلطنت او بیعت کردند - و بتشریفات مشرف گشتند - وزارت مملکت
 بملک بلبن بندها شمسی داد و الغ خان خطاب کرد - و چتر و دور باش
 داد - و^۲ جمیع کارها بدر سپرد و او قابض شد - همدران اول سال طرف
 بنیان^۳ سواری فرمود - ولایت^۴ کوه جود و نذنه^۵ را نهب و تاراج
 گردانید - چند گاه برابر آب سوذره^۶ مقام کرد - چون در لشکر تنگی
 علف شده بدولت سمت دارالملک دهلی باز گشت - در سنه
 خمس و اربعین و ستمائه^۷ طرف هندستان^۸ میان دو آب عزیمت
 فرمود - چون در حد قذوج رسید موضع^۹ بلسنده که مقام قلب بود
 و کفار بسیار در آن^{۱۰} حصن پناه جسته بودند فتح گردانیده رای دلکی
 و ملکی^{۱۱} اسیر و دستگیر شدند - سلطان ناصر الدین سام و خانم طرف

عام داد عام جلوس and M. عامه خلایق جلوس خاص بر سلطنت او بیعت B. 1
 سلطنت او بیعت

2 M. جمع

3 Elliot, vol. II. p. 346 translates: "He led his army to the bank of the Indus and to Multan." See also Raverty, p. 677, notes, 5 and 6.

4 B and M. کوه خود و بندها; see for کوه جود p. 12 n. 4

5 B. and M. بندها. Elliot, vol. II., p. 346 n. 1 says the text has نذنه, but this evidently a mistake for سنده or the river Indus, which agrees with what follows and with Firishta's statement, see also Raverty, p. 678, n. 7.

6 See Raverty, p. 678, n. 1.

7 M. طرف

8 B. and M. طرف میان دو آب

9 Tabakāt Nāṣiri, p. 210, gives نذنه and Raverty, p. 679. Talsandah. See also Elliot, vol. II, p. 347., n. 2.

10 M. and B حصین

11 See Raverty, p. 682, n. 5.

شهر مراجعت فرمود - در سنه ست و اربعین و ستمائه جانب کوهپایه
 میوات^۱ بیرون آمد - و لشکر را باطرافِ جبال نامزد فرمود - نهب
 و تاراج کرد^۲ - و غنایم بسیار بر دست ایشان افتاد - فسد آن دیار را
 مالش داده بدارالملک مراجعت نمود -^۳ همچنان خبر عصیان ملک
 عزالدین بلبن در خطه ناگور بسمع مبارک^۴ سلطان رسانیدند - در سنه تسع
 و اربعین و ستمائه طرف ناگور روان شد - چون نزدیک رسید ملک عزالدین
 بامان و دست راست بحضرت پیوست - فتنه او فرزنشست - و از
 آنجا طرف کالیور^۵ و چندبیری و مالوه لشکر کشید -^۶ چاهر دیور^۷ لعین
 که معظم ترین کفار آن دیار بود در حد مالوه با پنج هزار سوار و دو^۸ لکبه
 پیاده با لشکر اسلام مقابل شده -^۹ آخر منهنم گشت -^{۱۰} سلطان بعد فتح
 طرف دهلی باز گشت - سنه احدی و خمسین و ستمائه^{۱۱} عزیمت لاهور
 و ملتان و لچه مصمم کرد - فسد آن دیار را نیز ضبط کرد^{۱۲} مراجعت فرمود -
 در سنه اثنین و خمسین و ستمائه^{۱۳} سمت کوه پایه بردار و بیجنور^{۱۴}

^۱ Tabakāt Nāsirī, p. 212, کوه پایه رانگه رتپور Raverty, p. 684 translates:—
 Koh-pāyah [skirts of the hills] of Mewāt and Rantabhūr.

^۲ M. omits کرد چنان^۳ M. چنان^۴ M. omits سلطان

^۵ Raverty, p. 690, Gwāliyūr, Elliot, vol. II., p. 351, Gwālior.

^۶ M. هرجا^۷ See Raverty, p. 690, n. 1.

^۸ M. لک^۹ M. omits آخر^{۱۰} M. مرحوم سلطان

^{۱۱} B. and M. سنه احدی و ستمائه و خمسین, but the correct date is سنه احدی و خمسین و ستمائه. See Tabakāt Nāsirī, p. 217.

^{۱۲} M. ضبط آورد و مراجعت

^{۱۳} B. and M. اثنین و خمسین و ستمائه, but this date should be اثنین و خمسین و ستمائه see Tabakāt Nāsirī, p. 218.

^{۱۴} B. and Tabakāt Nāsirī, کوهپایه بردار و بیجنور M. کوهپایه بردار و بیجنور p. 218. Raverty, p. 696 translates Koh-pāyah (skirt of the mountains) of Bardār and Bijnor.

لشکر بیرون آورد - مفسدان را فہب و تاراج گردانید - از آنجا دامن کوه گرفته میان سنتور شده تا لب آب رھب برفت - ولایت^۱ کتیر را بانقلم ملک معزالدین درخشی بناخت - و خلق را اسیر گردانیده در خطہ بداون لشکر کشید - از آنجا سمت خطہ اودہ عزیمت فرموده و فسد آن دیار را نیز مالش داده سمت دارالملك دهلی مراجعت فرموده - در سنہ اربع و خمسين و ستمائہ بدفع قتلغ خان که از پیش ملک^۲ عزالدین تافته رفته و با ہندوان پیوستہ بود عزیمت کرد - قتلغ خان با جمیع کفار و آن امرا کہ از حضرت خایف شدہ بدر پیوستہ^۳ بودند پیش آمدہ و با لشکر اسلام بحرب پیوست - بنصرت اللہ تعالیٰ لشکر اسلام را فتح شدہ جمع ایشان متفرق و پریشان گشت - سلطان مرحوم در تعاقب ایشان تا کوه پایہ سرمور برفت - از آنجا سمت دهلی باز گشت - در سنہ خمس و خمسين و ستمائہ خبر پیوستن^۴ قتلغ خان مذکور^۵ و آن امرائی کہ با او یار بودند با ملک عزالدین کشلو خان کہ امیر ملتان و آچہ بود بسمع سلطان رسانیدند - الغ خان^۶ را با عساکر قاہرہ بر ایشان نامزد فرمود - چون الغ خان بدان^۷ سمت سواری کرد بعضی اکابر از حضرت چنانچہ سید قطب الدین شیخ الاسلام و قاضی شمس الدین بہرایجی مکتوبات بر قتلغ خان و کشلو خان فرستادہ^۸ استدعا کردند^۹ تا در حضرت آیند - و ملک را قابض شوند - خلق شہر را^{۱۰} برین میعاد بر طریق خفیہ بیعت می^{۱۱} دادند - مژدیان حضرت این کیفیت بہ^{۱۲} الغ خان در قلم آوردند -

1 M. کتیر

2 M. ملک عز بافتہ

4 M. خبر سورمن

7 M. آن سمت

10 M. شہر نیز برین

3 M. خایف شدہ بودند پیش آمدہ

5 M. مذکور با آن امرائی

8 فرستاد و استدعا

11 M. بیعت دادند

6 M. omits را

9 M. استدعا نمودہ

12 M. کیفیت الغ خان

الغ خان بحضرت سلطان باز نمود که احوال دستار بندگان حضرت برین جمله است - فرما ، شود ایشان را در اقطاع^۱ خویش برونند - تا این فسخه زیادت نگردد - سلطان همچنان کرد - فاما مکتوب اکبر پیش از آن بر قتلغ خان و کشلو خان رسیده بود - مسافت صد کروه بدو روز^۲ قطع کرده از سامانه در حوالی شهر برسیدند - چون ایشان را روشن گشت که اکبر مذکور از شهر بیرون آمده و در اقطاع رفته متامل و متفکر شدند - سلطان مرحوم در راهی شهر محکم گردانیده و امرای حضرت را بجنگ ایشان نامزد فرمود - چون طاقت مقاومت نداشتند منهزم گشتند - کشلو خان باز در ولایت خویش برفت - و اغلب حشم دست راست شده بحضرت پیوستند - و این فسخه فرو نشست - چون خبر^۳ بر الغ خان رسید سالمأ و غانمأ مراجعت کرد - و در روز سه شنبه یازدهم ماه جمادی الآخر سنه خمس و خمسين و ستمانه بحضرت^۴ باز رسید - و در آخر سال مذکور لشکر ملاعین از طرف خراسان در حدرد اچه و ملتان رسید - کشلو خان ببلن نیز^۵ بعهد و امان با لشکر ملاعین پیوست - سلطان بدفع اینتلن لشکرها جمع کرد - چون خبر عزیمت سلطان و جمعیت انبوه بدیشان رسید باز گشته سمت خراسان رفتند - سال دیگر سنه ست و خمسين و ستمانه رسولان ترکستان بحضرت آمدند - ایشان را چنانچه شرط اعزاز و اکرام باشد بتشریفات فاخر و انعامات داخل مشرف گردانیدند^۶ و با یادگار تحف باز فرستادند - و همدراز آن سال روز یکشنبه ششم ماه محرم بر عزیمت دفع کفار مغل لشکر بیرون آورد - و در حوالی شهر

۱ واقعات M.

۲ Tabakat Nāsiri, p. 223 :

در دو روز و نیم بعد مسافت صد کروه را قطع کردند *

۳ خبر الغ خان M.

۴ M. omits بحضرت

۵ بلبلن بدست و امان B.

۶ M. and گردانید فرستاد

لشکرگاه^۱ ساخت - بعده هر طرف امرا و ملوک را با فوج و حشم نامزد فرمود - و خود بتحضرت باز آمد - و در سنه سبع و خمسين و ستمائه در زنجير پيل با نفوذ بسيار از ديار لکنهوتي بدرگاه اعلى بيارزدند - در سنه مائه شوال همين سال مهلك^۲ كز اللخان سنجر با لشكر انبوه بر حكم فرمان بتحضرت اعلى^۳ پيوست - و در سيزدهم ماه صفر سنه ثمان و خمسين و ستمائه^۴ الغ خان بجهت دفع فساد متمردان ميوات بقدر ده هزار سوار برگستوان جراره و مبارزان خوانخواز تعيين شد - چون لشكر در كوهپايه ميوات سيد غنايم بسيار و مويشي بى شمار بر دست آورده - را سده ايشان را مالش داده سمت دارالملك دهلي مراجعت فرمود - همچنان زحمت بر تن مبارك سلطان غالب آمد بتقدير الله تعالى يازدهم ماه جمادى الاول سنه اربع و ستين و ستمائه از دارالغنا بدارالبقا رحلت فرمود^۵ -

بيا و يك نظر اعتبار كن در خاک كه خاک تكيه گه خسروان معتبرست
مدت ملك او نوزده سال و سه ماه و شانزده روز بوده و الله اعلم *

ذکر سلطان غياث الدين بلبن

چون سلطان ناصر الدين وفات يافت امرا و ملوک سه روز در^۶ تعزيت نشستند - و شرط عزا بجا آوردند - سيوم روز سيزدهم ماه جمادى الاول سنه

۱ M. لشکرها

۲ M. and Raverty, p. 714, *Tabakāt Nāsirī* p. 227. كز اللخان. *Malik Tāj-ud-Dīn Sanjar-i-Tez Khan.*

۳ M. omits اعلى

۴ M. سنه ثمان و خمسين و ستمائه ماه صفر سيزدهم ماه

۵ M رحلت کرد

۶ B. omits در

اربع و ستین و ستمائنه سلطان غیاث الدین بلبن را در کوشک سپید بر تخت سلطنت اجلاس دادند - و ارکان دولت و وزراء و امراء و ملوک را بیعت^۱ می دادند - چون در^۲ ایام خانگی زمام^۳ مملکت بر دست او بود کل ممالک^۴ هم بدو قرار گرفت - همان سال بجانب کویلدگیر عزیمت فرمود - و فساد آن دیار را مالش داده باز گشت - بعد از آن بر سمت کوهپایه سنتوز ناخت^۵ و مقدمان آن طرف را علف تیغ گردانید - در موضع مکرهجویی حصاری بنا کرد - آن را حصار نو نام نهاده بدار الملک مراجعت کرده - بعده طرف حوالی عزیمت کرد - و آنجا نیز حصاری^۶ بر آورد - و بکوچ متواتر بجانب کوه جود^۷ رفت - و هر در پسر جوده^۸ نیز بعضرت پیوستند و بشرف اسلام مشرف گشتند - بعد چندگاه دیگر عزیمت هندوستان مصمم کرد - چون بر لب آب گنگ رسید حصار بتیالی و بهوچ پور بنا فرمود - همچنان خبر وفات سیر خان مقطع لکنهوتی رسید - لکنهوتی بامین خان مفوض گشت - و طغرل نایب او شد - از آنجا سمت دهلی مراجعت فرمود - بعد از آن لشکر جانب لاهور کشیده حصار لاهور که در عهد سلطان معز الدین بهرام شاه از دست ملاعین خراب و منهدس شده بود باز از سر بنا کردن فرمود - و خلق قصبات و ایتمه و قضات و سادات و اصحاب صغیره^۹ و اهل بازار روان^{۱۰} کرده در شهر مذکور ساکن گردانیده - هم درین مهم زحمت بر وجود سلطان غالب آمد - چنانچه چند روز متواتر سلطان را کسی ندید -

۱ ارکان وزراء و امراء ملوک بیعت B. and دوکان نفر را امرا و ملوک بیعت M.

۲ مملکت بدو قرار M. ۳ تمام مملکت B. ۴ همدران M.

۵ حصار بر آورد B. ۶ بناخت B.

۷ M. see Elliot, vol. III., Appendix, p. 621 and p. 12 n. 4 of the text. کوه خود

۸ M. حوده

۹ M. صغیر

۱۰ M. روانی

(۴۱)

خلق بدگمان شد و این آوازه شایع گشت - چون خبر مذکور در لکنوتی رسید میان طغرل و امین خان یکدیگر مخالفت بود - جنگ کردند¹ - طغرل ظفر یافت - امین خان بر دست او اسیر شد - طغرل علامات پادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان معز الدین خطاب کرد² - چون چند روز گذشت چهار مثال حضرت اعلیٰ بجانب امین خان و طغرل و جمال الدین قندری³ و ابتکین⁴ موسی در آن دیار صادر شد - مضمون آن که چند روز دشمنان ما را اندک مایه عارضی زحمت پیش آمده بود - حق سبحانه و تعالی بزرودی و خوبی شفای عاجل بخشید - می فرمائیم تا طبل شادیانه بزنند - و قبا بپندند و در عیش و طرب بر روی خاص و عام بکشایند - بندیان را آزاد و علما را شاد گردانند - اگر کسی بدیوان قضا سبب حق موقوف باشد آن مبلغ از خزانه داده او را مخلص گفانند - چون این فرمان شد و بر طغرل رسید لشکر بجانب بهار برد و ابتکین و جمال الدین قندری و امین خان را در نازکیله⁵ محبوس کرد - چون این خبر طغرل بسطان رسید ملک ترمتی⁶ را بدفع طغرل نامزد کرد - طغرل از پیش ترمتی عطف کرده کمین ساخته بود - ترمتی غافل و از تعاقب کرد - ناگاه طغرل از کمین⁸ ساخته⁹ صف راست کرده بر قلب ترمتی زد - هم در اول حمله بشکست و ترمتی مذکور گریخته در¹⁰ اوده رفت - بعده سلطان ملک شهاب الدین میر اوده را سر لشکر گردانیده روان کرد - کجرو¹¹ نمر خان را نامزد او فرمود

1 B. omits کردند

2 B. and M. خطاب کرد که چون

3 B. قندری

4 M. ابتکین

5 M. مارکیل

6 B. ملک ترمتی عطف کرده

7 B. غافل و او تعاقب

8 M. از کمین خاسته راست کرده

9 B. ساخته و صف

10 B. گریخته دروازه اوده

11 M. ملک کجرو حاتم خان را

تا ملک^۱ ترمیتی را برابر آب سرو^۲ بر دار کرده بر طغرل برد^۳ -
 همچنان کراند - چون در حدود^۴ لکهوتی رسیدند طغرل پیش آمد -
 و میان هر دو لشکر جنگ شد - طغرل ظفر یافت - ازین خبرها سلطان
 متامل شده خود عزیمت لکهوتی کرد - همچنان^۵ شنید که سلطان
 بجانب او حرکت فرمود - در بحر سرو^۶ سوار شد - طرف نازکیاه رفت -
 سلطان ملک اختیار الدین نیک ترس^۷ را با عساکر قاهره برای دست
 آوردن طغرل نامزد^۸ فرمود - همدرین محل عرضه داشت رای^۹
 دنوح^{۱۰} رسید که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت می آمد -
 بالتماس آنکه بادشاه اسلام برسیدن او قیام نماید - سلطان متفکر شد
 که اولو الامر را تعظیم کفری واجب نباشد^{۱۱} - ملک نیک ترس حاضر
 بود عرضه داشت کرد که بادشاه ازین سخن اندیشمند نشود - پیش
 از آنکه رای بیاید سلطان شکره بدست^{۱۲} گیرد بر تخت بنشیند - چون
 رای برسد و شرط زمین بوس بجا آرد بادشاه بخریدن و شکره بر جانوری
 برافد - چنانچه خلق بداند که بادشاه بجهت پرانیدن شکره قیام نموده
 است - و التماس رای باجابت رسد - سلطان بر رای ملک نیک ترس
 آفرین کرد - چون رای برسید همچنان کردند^{۱۳} - و به تشریفات گرانمایه

1 Barnī, Tārīkh, Firūz shāhī p. 84 says :-

تا امین خان مقطع اوده را در دروازه اوده بیاویختند *

2 Barnī, p. 83 . آب سرو The Saru gazetteerized into Sarjoo Sarjou, etc: Bharā'ij is on its East bank.

3 M. بردند 4 B. حد 5 M. طغرل شنید

6 M. سرف 7 M. پیکرس 8 B. نامزد کرد فرمود

9 M. رای دنوح که بآرزوی زمین بوس متوجه بحضرت آمد برصید

10 Tabakāt Akbarī p. 93 بهوج رای 11 M. واجب نکند

12 B. دست گیرد 13 M. کرد

مشرف گردانید - زای مذکور قبول کرد که طغرل را بدانچه ممکن باشد
 بیارم - سلطان بکوچ متواتر^۱ میرفت - چون به لکهنوتی رسید طغرل
 مذکور از خوف لشکر منصور عطف کرده در جنگلی خزیده بود - لشکر
 منصور یکایک بر سر او رسید - ملک نیک ترس بی محابا بر طغرل زد
 ر او را زنده بدست آورد^۲ - بعد از پوست او کشانیده^۳ و پرکاله کرده در
 حضرت فرستاد - سلطان لکهنوتی را بشاهزاده خرد بغوا خان که پیش
 ازین امیر سامانه بود مفوض گردانیده سمت دار الملک دهلی^۴
 مراجعت فرمود - چون بددهلی رسید خان بزرگ اعنی محمد سلطان
 پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که^۵ از مالم تا حد جناتی اقطاع او داخل
 ملتان بود که^۶ بعد شهادت او را خان شهید^۷ میگویند - جناتی شصت
 کوه از تهته بیشتر بر سر دریاست این قدر اقطاع طرف غرب داشت -
 امیر خسرو و امیر حسن شاعر هر دو چاکر و ندیم او بودند - بسیار اوصاف
 نیک پسندیده داشت - از ملتان آمده بود - چندگاه بر سلطان بماند
 و باز رفت - بعد آن دو^۸ سال با ملاعین بر لب آب لاهور در باغ نیر
 مصاف کرد - و شهادت یافت - چنانچه کیفیت آمدن ملاعین و شهادت
 یافتن خان بزرگ انصیح المتکلمین امیر حسن علاء سنجری علیه الرحمه

^۱ بر میرفت M.

^۲ For details see Barnī, pp. 88-90.

^۳ کشانید M.

^۴ B. omits دهلی

^۵ M. omits که

^۶ B. که در شهادت

^۷ M. omits خان شهید

^۸ Barnī, p. 109 says:—

در شهر سنه اربع و ثمانین و ستمائه خان ملتان را که پسر بزرگ سلطان بلبن
 و ولیعهد او و پشت و پناه ملک او بود در میان لاهور و دیبالپور با نمر ملعون که سگی
 شگرف از سگان چنگیز خان بود مجاربه و مقابله افتاد *

(۴۴)

در مرثیه لوبه تمام باز نموده است عین آن درین سطور ثبت افتاد -
تا کیفیت مذکور مشرّح و مکیّف معلوم گردد^۱ *

مرثیه خان شهید این است

دیر یاز ست تا سپهر ستمگر اگرچه مدتی عقد موافقت می بندد -
و عهد مصادقت می پیوندد - می گردد - و روزگار ناساز وار اگرچه یکچند
رسم رضا می نهد - و وعده وفا می دهد - میگززد - آسمان شوخ چشم که
مردمک مردمی او بخش خست^۲ معیوب است - اگرچه اول چون
مستان بی آنکه هیچ کرمی باعث^۳ باشد چیزی می بخشد - و لیکن
آخر چون طفلان بی آنکه هیچ حیائی مانع آید باز می ستند - عادات
و معهودات زمانه جامی^۴ هم برین منوال - چه بتجارب چه بتسامع^۵ دیده
و شنیده آمده است - هرگز چون ماه برآمده بیند خواهد که روی
کمالیت او را بدافع نقصان سیاه کند - هرگز چون ابر سرآمده یابد
در آن کوشد که جواهر^۶ او را پاره پاره در اطراف آفاق^۷ پراگند - درین
باغ حیرت - و بستان حسرت - چنانچه هیچ گلی بی خار نرست - هیچ
دلی از خار خار نرست - ای بسا سبز نورسته که از خزان آفت در
مقام لطافت زرد روی ماند - ای بسا نهال نوخاسته که از تندباد زمان
بر خاک زمین پهلو نهاد

* بیت *

در^۸ باد خزان بین که چه حد سردی کرد

بر سر^۹ جوان چه ناجوان سردی کرد

۱ معلوم گردد - مرثیه این است - M.

۳ B. عثه

۶ M. جوهر

۸ B. سر جوان

۴ M. حالی

۷ M. omits آفاق

۲ B. خاست

۵ M. مسامع

۸ B. سردار خزان

یکی از امثال این تمثیل واقعه^۱ خسرو منبسی قآن ملک غازی است
 أَنْزَلَ اللَّهُ بُرْهَانَهُ وَ تَقَلُّ بِالْحَسَنَاتِ مِيزَانَهُ رُوزِ آدِينَهُ بِهِ سَلِمَ^۲ مَاة ذِي الْحِجَّةِ
 سَفَه ثَلَاثَ وَ ثَمَانِينَ وَ سَتْمَانَةَ كَه - * بَدِيد *
 سَفَه ثَلَاثَ وَ ثَمَانِينَ وَ سَتْمَانَةَ كَه -

سَفَه ثَلَاثَ وَ ثَمَانِينَ وَ سَتْمَانَةَ كَه - * بَدِيد *
 مَاة چُونِ مَهْرِ دَرِ دَلِ كَافِرِ هِيچِ جَا دَرِ جِهَانِ^۳ پَدِيدِ نَبُودِ
 آفتابِ بَمِنَاحِدَتِ لَشْكَرِ اسْلَامِ نَبِيغِ زَنَانِ بَرَأْمَدِ - شَاهِرَادَةُ اعْظَمِ كَهِ آفْتَابِ
 آسْمَانِ مَلِكِ بُوَدِ وَ نَوْرَانِيَتِ غَزْوِ^۴ دَرِ غَرَّةِ غُرِّ الْاَيْحِ - وَ جِهْدِ افْرَاطِ جِهَادِ
 دَرِ ضَمِيْرِ صَفِيْرِ ثَابِتِ وَ رَاسِخِ^۵ پَايِ مَبَارِكِ دَرِ رِكَابِ آوَرْدِ - بَرِ^۶ رَايِ مَشْكَلِ
 كَشْبَايِ اَوْ عَرَضِ دَاشْتِ نَمُودَنْدِ^۷ كَهِ تَمْرِ مَلْعُونِ^۸ بَا تَمَامِ لَشْكَرِ^۹ بَسَه
 فَرَسَنْگِي فِرُودِ آمَدَه اسْتِ - چُونِ بَامَدَادِ شُدِ بَرِ عَزِيْمَتِ كُوجِ اَزِ اَنْ مَقَامِ
 فَهْضَتِ فَرْمُودِ - وَ بَهِ يَكِ^{۱۰} فَرَسَنْگِي اَنْ مَلَاعِيْنِ پِيْشِ بَازِ اَمَدِ - مَوْضِعِ
 مَصَافِ دَرِ حُدُودِ نَاغِ نِيْرِ بَرِ كِرَانَهِ اَبِ لَاهُورِ^{۱۱} اخْتِيَارِ كُودِ - چَهِ مَتَصِلِ اَبِ
 دَهَنْدِهِي بَزْرُگِ بُوَدِ - اَنْ رَا حَصْنِ حَصِيْنِ^{۱۲} صُورْتِ بَسْتِ - كَهِ چُونِ
 كَفَارِ دَرِ مَقَابِلِ^{۱۳} شُوْنْدِ هَرِ دَرِ اَبِ دَرِ عَقْبِ لَشْكَرِ بَاشْدِ^{۱۴} تَا ذَهِ اَزِيْنِ جَمَلَهِ^{۱۵}
 كَسِي رُويِ بَقَرَارِ تَوَانْدِ نِهَادِ - وَ نَهِ اَزِ اَنْ مَخْطَلِيْلِ سَاوَهِ لَشْكَرِ رَا اَفْتِي^{۱۶}
 تَوَانْدِ رَسِيْدِ - وَ الْحَقِّ اَنْ اَحْتِيَاظِ دَرِ غَايَتِ^{۱۷} حَزْمِ وَ نَهَايَتِ كَارْدَانِي

۱ واقع حور. B.

۲ روز آدینه سوم ماه ذی الحجة ۹۸ Tabakāt Akbarī, p.

۳ در جهان B. and M. omits

۴ نوربت عرو. M.

۵ M. omits راسخ

۶ شب آن بر راي. B.

۷ بودند. M.

۸ خاقان. M.

۹ لشکر بفرسنگي. B.

۱۰ به یکی. M.

۱۱ لاهورا. M.

۱۲ حصن حصین ساخت و صورت بست Tabakāt Akbarī, p. ۸۹

۱۳ مقابله. M.

۱۴ باشند. M.

۱۵ حمله. M.

۱۶ الفتی. M.

۱۷ مایط جرم. B.

(۴۶)

آن خان جهان^۱ ستان بوده است - اما چون قضای^۲ بد رسد سرشته^۳
همه مصالح^۴ از تاب برود - و سلک همه تدبیرها^۵ بی انتظام شود

• زیاتی •

هرکرا از بخت بد^۶ راه افتد کار او در کام بد^۷ خسواة افتد
بخت چون دیوانه از راه^۸ گم شود عقل چون شب کوز در چاه افتد
قضای آن^۹ روز ماه و آفتاب که نسبت^{۱۰} بملوک^{۱۱} دارند در نشانه ماهی
آویخته بود - و مریخ که سرخ روی او همه از خون اعیان مملکت است
هم از ترکش آن برج خدنگ^{۱۲} خزلان و طغانه^{۱۳} طغیان می کشاد -
و خون جوزا کمر را که اسدی بود از^{۱۴} برج آبی خانه خون و خرابی
دلایل^{۱۵} فتن و متخایل فتور برین نوع ظاهر و باهر - رمز^{۱۶} و اشارات جاء
القضاء ضاق القضاء در سباق^{۱۷} اوراق تحریر افتاده است - القصة - راست که
سواره چرخ در ولایت نیم روز رسید - روز آن شاه گیتی فرور را وقت زوال
نزدیک شد - ناگه گردی هم از سمت آن کفره^{۱۸} پدید آمد - خان غازی
همان زمان سوار شد - و مثال داد که تمامی خیل و خدم و حاشیه و حشم
او بر قضیه اُقتلوا المشرکین کافه صفی صد بار قوی تر از سد سکندر
برکشیدند^{۱۹} - بعد از ترتیب میمنه و ترکیب مسیره بذات^{۲۰} عالی صفات

۱ خان جهانست آن بوده است B.

۲ قضا رسید B.

۳ مصالح ارباب برود B. and M.

۴ تدبیرها انتظام نشود M. از انتظام نشود B.

۵ بر M.

۶ راه M.

۷ آب روز B.

۸ سنت B.

۹ ملوک M.

۱۰ B. omits خدنگ

۱۱ طغیانة B.

۱۲ آن برج B.

۱۳ M. دلایل و

۱۴ امن و اشارات B.

۱۵ م. سباق

۱۶ B. کفر

۱۷ سد برکشید M.

۱۸ B. and M. بران عالی

(۳۷)

خویش در قلب گاه^۱ چون در جمع کواکب ماه بجهاد ایستاد - کفار
تبار^۲ علیهم اللعنة و الخذلان از آب لاهور^۳ عبره کردند - و مقابل صف
اسلامیان در آمدند - ازین وحشیان خرابی دوست^۴ بیابان زاده - پرهلی بوم
بر سرهای شوم خود نهاده - غزاة اسلام از ملوک ترک و خلیج و معارف^۵
هندوستان و سایر سپاهی در نمازگاه^۶ معرکه ازل قبل^۷ که حضرت
مصطفی علیه الصلوة جهاد را با صلوة نسبت فرمودند که اجعنا من الجهاد
الصغر الی الجهاد الاکبر تکبیر گویان دست برآوردند - و در اول حمله
چندین زیر دستان را از خیل مغل بزیر تیغ گذرانیدند^۸ - نیزه ملوک درگاه
در اعضای اعدا چنان می نشست که نیزه وار از بالای هر یک خون^۹
بر می خاست - شصت ترکان^{۱۰} خاص بر در پر تافته چنان می بود که
جامه بود بر اهل تبار که تار تار نشد -

* بیت *

در اول تگ خدنگ شه^{۱۱} جست

گشتند همه تباریان^{۱۲} سست

قلب گاه چون صف دو شاه و در جمیع کواکب ماه بانفعال کفار تبار علیهم B. 1
قلب گاه چون صف بادشاه و در جمیع کواکب ماه با میعاد کفار تبار M. and اللعنة الخ
علیهم اللعنة الخ *

2 B. تبار

3 M. لب آب لاهور عبره

4 B. خرابی کردند

5 B. and M. و معارف و هندوستان

6 B. بارگاه معرکه

7 Tabakāt Akbarī, p. 99 ازل جهت

8 M. گذرانید

9 M. خون میخواست and B. که نیزه وازار بالا هر یک چون میخواست

10 M. خاص نیز and B. خاص تیر دریافته بود که جامه بود بر اهل تبار تار می شد

در یافتند چنان می بود که جامه بود بر اهل تبار تار می شد Tabakāt Akbarī, p. 99
شصت ترکان خاص بر در پر تافته چنان می بود که جانیه بود بر اهل تبار که تار تار نشد.

11 M. خنک مکر شه جست and B. خنک تگ شه چیست

12 M. هشت